

نگاهی دیگر

تامس هاردی

به دور از جماعت خشمگین

مترجم:
سعید سعیدپور

راهنمای انتقادی
درک مفهوم، قالب و سبک

ISBN: 964 - 91269 - 0 - 2



بها: ۳۸۰ تومان

تاس هاردی

به دور از جماعت خستگین

۱/۱

۳۵/

به نام آفریننده قلم

1111

نگاهی دیگر

بر

به دور از جماعت خشمگین

تامس هاردی

سعید سعیدپور

راهنمای انتقادی درک مفهوم، قالب و سبک

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Study Aids Series

Notes On Hardy's

Far From Madding Crowd

Methuen & Co Ltd. London, 1968



دفتر مطالعات ادبیات داستانی

نگاهی دیگر

بر

به دور از جماعت خشمگین / تامس هاردی

مترجم: سعید سعیدپور

طرح جلد: علی خورشیدپور

چاپ اول: زمستان ۱۳۷۶ تهران

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴ - ۹۱۲۶۹ - ۰۰ - ۲

ISBN: 964 - 91269 - 0 - 2

بها: ۳۸۰ تومان

همه حقوق متعلق به نشر چاه و محفوظ است

فهرست مندرجات

پیشگفتار.....	۵
بخش اول	
مقدمه کلی.....	۹
بخش دوم	
زندگی و آثار تامس هاردی.....	۲۱
بخش سوم	
تحلیل و تفسیر فصل‌ها.....	۳۵
بخش چهارم	
پرسش‌های خودآزمایی (با پاسخ).....	۸۷
بخش پنجم	
شخصیت‌ها.....	۹۷
بخش ششم	
سبک و صنعت.....	۱۰۷
بخش هفتم	
کتابشناسی برگزیده.....	۱۱۷

نتیجه با شیوه تفکر و نگارش نویسنده آشنا بوده‌اند.

تاکنون ترجمه نقد و بررسی‌ها از دو مجموعه مونارک^۱ و متون^۲ صورت گرفته است، ولی این دفتر منعی نمی‌بیند که از سایر مجموعه‌های مشابه نیز ترجمه کند؛ یا به گزینی.

در این دو مجموعه روش واحدی برای نقد و تحلیل و تفسیر به کار گرفته نشده است، بلکه گاه در یکی به تاریخچهٔ رمان پرداخته شده، گاه با زندگینامهٔ نویسنده آغاز شده ولی هر دو مجموعه خلاصهٔ مفیدی از داستان است و سپس در جای جای به نقد و تحلیل پرداخته شده است. در پایان هر بخش، ناقد پرسش‌هایی را مطرح می‌کند و پاسخ‌هایی را عرضه می‌دارد که خود، کاوندهٔ بسیاری از ابهامات است و خوانندهٔ رمان و نیز نقد تحلیلی را وامی‌دارد تا در باب جنبه‌های دیگر رمان بیندیشد و کاوشی داشته باشد دریافته‌های خویش.

در بخش پایانی برخی از نقد و بررسی‌ها، منابعی دیگر برای مطالعه پیشنهاد شده است که می‌تواند خوانندهٔ علاقه‌مند را با تحلیل‌ها و نگرش‌های دیگری دربارهٔ آن رمان آشنا سازد.

همهٔ این تلاش‌ها با وقوف بر این امر است که رمان واسطه‌ای مطلوب است برای انتقال اندیشه‌ها و آرا و عقاید. و امید بسته‌ایم که با ترجمه و عرضهٔ این آثار بتوانیم معیارهایی در اختیار مترجمان و ناشران و سرانجام خوانندگان قرار دهیم که شناخت دقیق‌تری از رمان داشته باشند؛ و فراتر امید بسته‌ایم که این آثار تحلیلی، زمینه‌ای دیگر باشد قصبه‌نویسان جوان ما را که با بینشی وسیع‌تر به سراغ رمان روند و آثاری بیافرینند که بر ادبیات داستانی جهان تأثیر بگذارند.

مهدی افشار

بخش اول

مقدمه کلی

تاریخچه و شکل رمان

به ریشه‌ها و تحولات رمان به عنوان شکلی هنری نمی‌توان جدا از تأثیر جامعه و دیگر اشکال ادبی پی‌برد. آغاز آن را می‌توان به نخستین جوامع بشری مربوط دانست، به قصه‌های نخستین نقالان که بعدها توسط شاعران آگاه به شکل حماسه ساخته و پرداخته شده. هر چند رمان از آن زمان راه درازی را پیموده است، اما هنوز هم نشانه‌های میراث خود را به همراه دارد: قصه می‌گوید، اما با کلامی متعالی که بیانگر بینشی شاعرانه باشد. چه بسا نویسنده‌ای روی یکی از این جنبه‌ها - قصه یا بینش شاعرانه - تأکید کند، اما اگر هریک از این جنبه‌ها را بیش از حد نادیده بگیرند، اثر رو به نابودی می‌رود. رمان "داستانی است ممتد که واقعیت تاریخی ندارد، اما می‌تواند داشته باشد. رمان به عنوان وسیله‌ای برای طنز، آموزش، تحریکات سیاسی یا مذهبی، و اطلاعات فنی به کار گرفته شده، اما این همه مطالب فرعی است. هدف ساده و مستقیم آن ایجاد سرگرمی از طریق صحنه‌های متوالی برگرفته از طبیعت و نیز به وسیله یک خط سیر روایت عاطفی است." (پرفسور پی، ایچ، بوینتون،^۱ در دائرةالمعارف بریتانیکا، چاپ ۱۹۴۷،

1. P. H. Boynton

جلد شانزده، صفحه ۵۷۲)

رمان در حوزه ادبیات انگلیسی نسبتاً تازه وارد است. تنها در قرن هیجده بود که رمان در ادبیات مطرح شد، اما سیطره کنونی آن تا قرن نوزدهم قوام نگرفت.

خود کلمه نوول (رمان) از کلمه ایتالیایی "نویولا" مشتق شده است، و این اصطلاحی بود برای مجموعه‌هایی در حدود یک صد روایت که در نیمه دوم قرن سیزدهم نشر یافت. از آن تاریخ به بعد، رمان به عنوان یک نوع اثر ادبی به سرعت در ایتالیا رواج یافت و بسیاری از این نویولا‌های ایتالیایی به انگلیسی ترجمه شد.

برای نخستین بار، چاسر^۱ به داستان‌سرایی به نثر انگلیسی پرداخت، اما نثر او، مطابق معمول مراحل اولیه همه زبان‌ها، ثقیل‌تر از نظم او بود. مرگ آرتور اثر مالوری^۲ به قدر کافی بردشواری‌های زبان چیره شد تا بتواند چندین خط سیر سریع و درهم تنیده روایت را با ظرایف عاطفی و روانی بپردازد. سرتوماس مور^۳ چند دهه بعد با آرمانشهر خود رمان "آینده" را پی ریخت، و رمان پیکارسک هم درباره ماجراهای قهرمان سرگردان ابداع شد، گونه‌ای که با دون کیشوت، شاهکار اسپانیایی، رواج بسیار یافت.

قدمت قصه‌های منشور انگلیسی به قرن هشتم باز می‌گردد: آلفرد کبیر برخی از قدیم‌ترین این آثار را نوشت که امروزه به جا مانده است، اما تنها در اواخر قرن هفده و با ترجمه آثار رابله^۴ و دون کیشوت به انگلیسی بود که داستان نویسی منشور رونق یافت و با نمایشنامه و حماسه منظوم به عنوان شکل ادبی اصلی قصه‌گویی به رقابت پرداخت. تأثیرات اجتماعی قرن هفدهم از یک سو به افراط‌های

1. Chaucer

2. Malory

3. Sir Thomas More

4. Rabelais

تهوع آور رمانس های فرانسوی و از دگر سوی به لحن مطمئن و انجیلی پیشروی زایر و جنگ مقدس اثر بانیان^۱ انجامید. انجمن سلطنتی نه تنها به دانش، بلکه به پالایش نثر نویسی نیز عنایت داشت و تحت تأثیر جان لاک^۲ فیلسوف انگلیسی، رئالیزم مشخص رواج گرفت. این‌ها پژواک راه و رسم طبقه متوسط بازرگانان بود که اکنون به ثروت و رفاه می‌رسید.

در سال ۱۷۱۹ دانیل دفو^۳ رابینسون کروزو را بر اساس واقعیات منتشر کرد و با بهره‌گیری از شگرد پیچیده مدارک پیرامونی، ماجراهایی شگفت انگیز را باورکردنی ساخت. در سال ۱۷۲۷ جانائاتان سویفت^۴ سفرهای گالیور را به شیوه‌ای مشابه ساخته و پرداخته کرد، اما به طریزی علنی و طنزآمیز جامعه بشری را مورد حمله قرار داد، و این نوعی رمان بود که دیگران هم از او تقلید کردند، بی‌آن که بتوانند بر آن برتری یابند. نقطه عطف تکوین رمان انگلیسی در سال ۱۷۴۰ با انتشار پاملا، یا پاداش فضیلت اثر ساموئل ریچاردسون^۵ روی داد، و چند سال بعد از آن کلاریسا هارلو نوشته شد که اول بار در هفت جلد انتشار یافت و از بلندترین رمان‌های زبان انگلیسی به شمار می‌رود. هر دو اثر حاوی مکاتبات شخصیت‌های اصلی است، و هر چند هدف ریچاردسون عمدتاً آموزش بود و می‌خواست جوانان آن دوران را از جهت تقوی و فضیلت تعلیم دهد، اما توانست تا حدودی به شخصیت‌های داستانی خود عمق و چهره روان‌شناسانه واقعی ببخشد که پیش از این هیچ نویسنده‌ای به یک چنین عرصه‌ای گام ننهاده بود و این شیوه، رمان‌های او را فراتر از سطح رمان‌های صرفاً اخلاقی قرار داد.

1. Bunyan

2. John Locke

3. Daniel Defoe

4. Johnatan Swift

5. Samuel Richardson

پاملا، با قهرمان زن شایسته و بایسته‌اش، بی‌درنگ توسط هنری فیلدینگ ابتدا در شاملا و سپس در ژوزف آندروز مورد مضحکه قرار گرفت. کمی بعد فیلدینگ^۱ تام جونز را آفرید، قهرمانی رثوف، اما نه چندان پایبند اخلاقیات که یا نمونه اخلاقی ریچاردسون تفاوت بسیار دارد. رثالیسم فیلدینگ بیش‌تر بر خلق موقعیت‌های زنده و جان‌دار در پی‌رنگ استوار است تا بر مطالعه شخصیت‌ها. فیلدینگ و ریچاردسون توانایی‌های بالقوهٔ رمان را نمایان کردند و به همراه چند نویسنده دیگر به ویژه اسمولت^۲ و اشترون^۳ رمان را به عنوان عمده‌ترین قالب ادبی عصر خود تثبیت کردند.

اشترون (۱۷۶۸ - ۱۷۱۳) مردی روحانی و عجیب بود. رمان *تریستام شندی* برایش شهرت به ارمغان آورد، اما اثری است غریب و بی‌شکل که به جای ساختار و پی‌رنگ از دهلیزهای تودرتوی تداعیات و پیچ و خم‌های لفظی تشکیل شده است که خواننده را بیش‌تر به عقب می‌برد تا به جلو، اما به هر حال خواننده را تا پایان رمان، چه به اشتیاق و چه به انزجار، با خود می‌کشد.

اشترون در زمره نویسندگانی است که رمان را از خشکی رثالیسم مفرط به شاعرانگی آغازینش بازگردانده. هر جا که نویسندگان احساس خود را برای کلام و تصویر و بینش از زندگی که به میراث شعری رمان تعلق دارد، نشان می‌دهند روحیه و حتی تأثیر او آشکار است. تخیل مکاشفه‌آمیز امیلی برونته^۴ در بلندی‌های بادگیر، لفاظی مسحورکنندهٔ جیمز جویس^۵ در *اولیس*، امواج ویرجینیا وولف^۶ حتی برخی از

1. Fielding

2. Smollet

3. Sterne

4. Emily Bronte

5. James Joyce

6. Virginia Woolf

قصه‌های گوتیک قرن هجده که جین آوستن^۱ در کلیسای نورث انجر^۲ آن را مایه طنز و مضحکه قرار داد، همه و همه در نسل‌های مختلف خود نشان می‌دهند که رمان نه تنها باید داستانی را بگوید، بلکه باید قصه را با بینشی شاعرانه بسراید، یعنی به واژه‌ها و بینشی که پشت رویدادهاست، توجه کند.

اسموت (۱۷۷۱ - ۱۷۲۱) رمان‌های پیکارسک سراسر ماجرا می‌نوشت و در سال ۱۷۶۹ رودریک راندوم را براساس اطلاعات دریایی‌اش آفرید و سپس هامفری کلینگر را، آخرین و شاید بهترین کتابش که رمان اوراق پیک و یک چارلز دیکنز^۳ سخت مدیون آن است. اسموت با بینش مردانه‌ترش پدر نسل‌های پیاپی نویسندگان قصه‌های پرماجر است که صحنه آثارش مانند او غالباً دریاست. از سوی دیگر، ریچاردسون پدر داستان‌سرایان "زنانه" بود، خواه این نویسندگان مرد باشند خواه زن علاقه او به عملکردهای پیچیده ذهن فرد و امکان وجود یک چشم‌انداز خانگی، بعدها در جین آوستن هم دیده می‌شود، هر چند ذوق و هنر و ظرافت آثار آوستن بی‌همتاست. جین آوستن طنزپرداز جامعه انگلیس عصر خویش است، اما طنز او چنان ملایم است و با چنان لطافتی از طریق شخصیت‌های درخشانش ابراز می‌شود که با وجود موثر بودن توهین‌آمیز نیست. شارلوت^۴ و آن برونته^۵ و خانم گاسکل^۶ همان مسیر را ادامه دادند و جرج الیوت^۷ (۱۸۱۹ - ۱۸۸۰) در آسیاب کنارفیلوس و میدل مارچ و آثار بزرگ دیگر به آن ژرفا و شکوه فلسفی افزود، هر چند از نظر گستردگی

1. Jane Austen

2. Northanger Abbey

3. Charles Dickens

4. Charlotte Bronte

5. Anne Bronte

6. Mrs. Gaskell

7. George Eliot

بینش به فیلدینگ نیز نزدیک است.

والتر اسکات^۱ (۱۸۳۲ - ۱۷۷۱) که شهرت عظیمش موجب اعتبار بیش‌تر رمان شد، به ماجراهای داستانی گستره وسیع‌تری بخشید و نیز برآن، چاشنی تخیل و تاریخ را افزود، چاشنی که هرگز برای خوانندگان انگلیسی طعم خود را از دست نداد و به نظر می‌رسد که پیش از همیشه گیرایی دارد. برای مضامینش افسانه‌ها و تاریخ را کاوید، قهرمانش شوالیه‌ها و سرداران روزگار گذشته بودند. در اواخر همان قرن استیونسون^۲ و ژوزف کنراد^۳ راه او را پی گرفتند و بقایای آن در رمان‌های جنگی نیمه تخیلی و داستان‌های جاسوسی که در سال‌های اخیر رواج بیش‌تری یافته، دیده می‌شود. دو عمل در افزایش سریع محبوبیت رمان نقش عمده داشت: رشد قشر کتابخوان مرفه و تحصیل‌کرده طبقه متوسط، و افزایش کتابخانه‌های عمومی.

پس از اسکات رمان‌نویس بزرگ بعدی - و شاید بزرگ‌ترین رمان‌نویس در تاریخ انگلیس - چارلز دیکنز بود که در سال ۱۸۳۶ با *اوراق پیک ویک* آغاز به کار کرد. رمان‌های دیکنز از شخصیت‌پردازی او جان می‌گیرد. در نوشته‌های او گرایش‌های شدید انسانی و اجتماعی وجود دارد و او زندگی نکبت‌بار و تکان‌دهنده میلیون‌ها تهیدست بریتانیایی را برای عموم خوانندگان به تصویر کشید، آثار او صحنه رقابت یک اصلاح طلب اجتماعی با یک داستان‌سرای محض است. رقابتی که گاه در آن وجه دوم شکست می‌خورد.

قرن بیستم

در سال ۱۹۲۷ اس. ام. فورستر^۴ تأکید کرد که "رمان باید قصه‌ای

1. Walter Scott

2. Stevenson

3. Joseph Conrad

4. S. M. Forster

پر آه و اندوه"، و اگر به دنبال وجه تمایز رمان نویس مدرن از پیشینیان او باشیم، این وجه تمایز اهمیتی است که به عنصر اندوه می دهد و رئالیسم اجتماعی، فلسفه، موعظه، و حتی زیبایی شناسی را نیز همچون جیمز جویس در آن گنجانند، همه آنان احساس می کردند که یکی از بخش های اساسی رمان، روایت و پی رنگ است. در قرن بیستم بسیاری از نویسندگان موفق همین سنت را ادامه دادند: نویسندگانی چون گالزورثی^۱، ولز^۲ و بنت^۳ هر چند از سوی منتقدان مدرن ریشخند می شوند، می کوشیدند سنت روایت را حفظ کنند.

اما برای رمان نویسان "مدرن" علایق دیگری مطرح می شد. از زمان استادان اواخر دوران ویکتوریا، هاردی^۴، جیمز^۵ و ساموئل باتلر^۶، علاقه به تحول شخصیت جدا از روایت به چشم می خورد، و در اوایل قرن بیستم ژوزف کنراد شروع به خلق شاهکارهایی کرد که در آن ها خط سیر روایت کاملاً دگرگون می شود و نه بر طبق توالی زمانی، بلکه به لحاظ تحول شخصیت و مضمون جریان می یابد، همچون لرد جیم (۱۹۰۰) و مأمور مخفی (۱۹۰۷).

و سوسه انگیز، ولو ساده انگارانه است که این نارضایی از شکل مرسوم را به تأثیر علمی چون روانکاوی، ناپسامانی های اجتماعی دوران جنگ جهانی اول و غیره نسبت دهیم. از عوامل مهم دیگر پیدایش رمان های داستایفسکی^۷ و چخوف^۸ به زبان انگلیسی بود، آثاری که در آن شخصیت و تأثیراتش تنها نیروی محرکه است. درکار

1. Galsworthy

2. Wells

3. Bennet

4. Thomas Hardy

5. James

6. Samuel Butler

7. Dostoevsky

8. Chekhov

عظیم پروست^۱ در جستجوی زمان گم شده نیز شایان ذکر است که با هشت جلد ضخیم عملاً روایتی نداشت، هر چند این اثر تا سال‌های سی به تمامی به انگلیسی ترجمه نشده بود.

بنابراین رمان‌نویس مشخصاً "مدرن"، هر چند اهمیت سنتی روایت را نادیده می‌گرفت، اما برخی رگه‌های رمان را که در آثار نویسندگانی چون جرج الیوت دیده می‌شد، تکامل بخشید. آن چه نویسندگانی چون ویرجینیا وولف را که کتاب‌هایش به شکل تک گفتارهای دراماتیک، یا روایت مستقیم زندگی باطنی یک شخصیت است، متمایز می‌سازد، تفاوت در میزان است و نه در نوع. در رمان‌هایی چون خاتم دالووی (۱۹۲۵) و امواج (۱۹۳۱) کانون توجه از رویدادها به اندیشه شخصیت‌ها درباره رویدادها معطوف می‌شود. در این گونه رمان، اغلب اتفاقات در افکار شخصیت‌های اصلی خلاصه می‌شود.

در قرن بیستم، رمان‌نویسان همچنان داستان‌هایشان را بر محور نظریه‌ها و فلسفه‌های خود شکل می‌دادند، اما با آزادی بیش‌تر و با ابزار بیانی پیچیده‌تر - به ویژه با تکنیک جریان سیال ذهن، چنان که جیمز جویس و ویرجینیا وولف به کار گرفتند.

در قرن بیستم تحولات جدیدی در شکل سنتی رمان روی داد. نگرش ناتورالیستی نویسندگانی چون مور^۲ و بنت بر این اندیشه استوار بود که محیط نه تنها زمینه تکاپوهای بشر که در واقع نیروی شکل دهنده انسان نیز هست. این تحول به اهمیت نوین شخصیت و نقش بیش‌تر عوامل روانشناختی در رمان انجامید. آن چه به این تحول دامن زد دلسردی نسبت به نگرش‌های نهادها و تشکیلات حاکم پس از جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) بود. جهان پیرامون نویسندگان

تغییر کرده بود، به همراه آن رمان هم تغییر کرد. رمان جدید به نام‌هایی چون دوروتی ریچاردسون^۱، ویرجینیا وولف، جیمز جویس و دی. اچ. لارنس^۲ شناخته می‌شد. پیش از جنگ نام‌های هیو والپول^۳، دبلیو. ال. جرج، برسفورد^۴، کامپتن مکتنزی^۵، کنان^۶ و دی. اچ. لارنس به گوش می‌رسید، اما بیش‌تر اینان امروزه اعتبار چندانی ندارند. تأکید جدید بر اهمیت فرد، لزوماً با شیوه‌های نوین بیان آن همراه بود، از این رو در رمان‌های لارنس و جویس به تکنیکی برمی‌خوریم که نتایج انقلابی در برداشت، ساختار مرسوم و سنتی رمان فروپاشیده بود و حال مسأله آن بود که چه چیز را جایگزینش کنند. پیشرفت‌های جدید فنی را چگونه می‌شد با ساختاری جدید برای رمان سازگار و همراه کرد؟ نویسندگان معاصر چون گراهام گرین^۷، آنتونی پاول^۸ و جیمز هنلی^۹، پی. اچ. نیوبای^{۱۰} و ال. پی. هارتلی^{۱۱} تا حدی در این امر توفیق یافتند، اما ظاهراً نویسنده به قدر کافی بزرگی نداشته‌ایم که بتواند با موفقیت مسأله رمان را از نو تعریف کند.

جدا از جریان اصلی و از لحاظی با کفایت تراز همه هم عصرانش جی. بی. پرستلی^{۱۲} بود. رمان‌هایش (از قبیل همنشین خوب و پیاده رومرشته) پی‌رنگ و تحرکی استادانه را با بینشی هوشمندانه و فکاهی در قبال سرشت انسان درهم آمیخت، که با بینش رمان نویسان "روان شناختی" رقابت می‌کند.

با پیشرفت‌های صنعتی، ظهور سوسیالیزم، حمایت‌های دولتی از

1. Dorothy Richardson

2. D. H. Lawrence

3. Hugh Walpole

4. Beresford

5. Compton Mackenzie

6. Cannan

7. Graham Green

8. Anthony Powell

9. Anthony Powell

10. P. H. Newby

11. L. P. Hartley

12. J. B. Priestly

فقرا، تحصیلات دانشگاهی همگانی، روش‌های نوین تولید کتاب و غیره، سیمای عموم کتاب‌خوانان تغییر کرده است. نویسندگان خوب یا جدی هر چه پیش‌تر از نویسندگان عوام‌پسند فاصله می‌گیرد و به همراه آن نویسنده جدی منزوی‌تر و تخصصی‌تر شده است، اما به رغم این اختصاصی شدن، هیچ کس، حتی لارنس، جویس یا کنراد نتوانسته است تخیل خلاقه خود را با خوش‌بینی کافی آبراز کند تا بر "بدبینی مدرن" چیره شود. در طول ربع قرن اخیر، رمان انگلیسی هر چه پیش‌تر در تسخیر بدبینی بوده است. آثار آلدوس هاکسلی^۱، جرج اورول^۲، اولین واف^۳ و آرتور کوستلر^۴ مملو از احساس ناامیدی است. این بدبینی را نمی‌توان نادیده گرفت، چه جنبه‌ای از اوضاع بشر است - اما هر چند آثار بزرگ می‌توانند که منشأ ناامیدی را از دیدگاه یک امید فرجامین بررسی کنند، نباید تا آن جا پیش روند که زندگی را سراسر بی‌معنا جلوه دهند. در رمان معاصر، شدت اغراق‌آمیزی نهفته است - نوعی نیهیلیسم و هیستری مبهم. بنا بر تجربه، این بدبینی نه تنها موضوع اثر، بلکه قالب هنری آن را هم مخدوش می‌کند. در زمان ما دیگر امکان آن نیست که به طور مستدل از "رمان انگلیسی" سخن گوئیم، مگر آن که منظورمان صرفاً رمانی باشد که به زبان انگلیسی نوشته شده است. در نیم‌قرن اخیر نفوذ ادبیات آمریکا از زمان هنری جیمز قدرت بیش‌تری گرفته است و اکنون نویسندگان استرالیا، هندوستان و آفریقا نیز سهم ویژه خود را در این جریان ادا می‌کنند، جریانی که اکنون تبدیل به دریایی شده است که در آن "هیچ مقوله انسانی بی‌گانه نیست".

1. Aldous Huxley

2. George Orwell

3. Evelyn Waugh

4. Arthur Koestler

بخش دوم

زندگی و آثار تامس هاردی

تامس هاردی در اوایل سلطنت ملکه ویکتوریا در سال ۱۸۴۰ نزدیک شهرک دورچستر^۱ در دورست شایر^۲، که او بعدها در رمان هایش به آن نام کستربریج^۳ داد، زاده شد. مادرش اهل مطالعه بود. پدرش سنگتراش، پیشه‌وری ماهر و عاشق موسیقی بود، و تبار او به یکی از ناخدایان نلسون در نبرد ترافالگار می‌رسید. بدین‌سان، هر چند هاردی خانواده معمولی نداشت، اما در محیطی پرورش یافت که فرهنگ و سنتی افتخار آمیز داشت. هاردی هم عشق مادرش به کتاب و هم عشق پدرش به موسیقی را به ارث برد، در کودکی ویولن را به کمال آموخت و در رقص‌های روستایی آن را می‌نواخت.

تامس در مدرسه بسیار موفق بود و والدینش او را از روستا به مدرسه‌ای در دورچستر فرستادند، جایی که او در آن لاتین‌دانی خیره شد و مطالعاتی وسیع و عمیق در ادبیات انگلیس انجام داد، اما پدرش استطاعت فرستادن او را به دانشگاه نداشت، و بنابراین توماس در شانزده سالگی به شاگردی نزد معماری محلی به نام جان هیکس^۴ گمارده شد. تامس که با هیکس و همکاران طراحش به بحث و گفت‌وگو پیرامون زندگی، فلسفه و مذهب می‌پرداخت، شروع به فراگیری زبان یونانی کرد و در همان حال طراحی عالی از آب درآمد. با

1. Dorchester

2. Dorsetshire

3. Casterbridge

4. John Hicks

شاعر و محقق محلی ویلیام بارنز^۱ که مدرسه‌اش مجاور دفتر هیکس بود، آشنا و صمیمی شد.

در بیست و سه سالگی، هاردی دوره آموزشی را پایان برد و به لندن رفت و برای آرتور بلومفیلد، معمار جوان و درخشان که به احیای سبک گوتیک در انگلستان یاری می‌رساند، مشغول کار شد. کار هاردی در زمینه تجدید بنای کلیسا بود، و او بعدها از نقش خود در تخریب و تغییر کلیساهای قدیم به دست "بازرسان" معاصر پشیمان شد. در این زمان، او غرق در زندگی فرهنگی لندن بود، نمایش‌های شکسپیر را می‌دید، به کنسرت و اپرا می‌رفت، و در هنر استادان قدیم غوطه می‌خورد. حتی به فکر ورود به کسوت کلیسا افتاد، اما پس از کمی مطالعه در الهیات، منصرف شد.

به علت کسالت به شهر خود و کار نزد هیکس بازگشت و با تریفنا اسپارکس^۲، آموزگاری جوان و زیبا و باهوش آشنا شد، و به قولی با او نامزد کرد. ماهیت روابط آنان دقیقاً روشن نیست، به اعتقاد برخی محققان رابطه‌ای پر شور و زودرس بود و به اعتقاد برخی دیگر رابطه چندان میان آن‌ها وجود نداشت.

در این اثنا هاردی به رمان نویسی روی آورد و دومین تلاشش چاره‌های نومیدانه^۳ برای انتشار به شکل داستان پاورقی، که آن زمان رایج بود، پذیرفته شد.

به سال ۱۸۷۰ به کورن وال^۴ رفت تا به مرمت کلیسای سنت زولیت نظارت کند. در آن‌جا با اما گیفورد^۵ خواهر همسر کشیش بخش آشنا شد و زوج جوان به تدریج، به شیوه‌ای شاعرانه به یک دیگر دل

1. William Barnes

2. Tryphena Sparks

3. Desperate Remedies

4. Cornwall

5. Emma Gifford

باختند.

موفقیت دو رمان دیگر او به زیر درخت سبز جنگل در ۱۸۷۲ و به دور از جماعت خشمگین در سال ۱۸۷۴ امکان ازدواج آن‌ها را فراهم کرد، و زوج جوان پس از مدتی گشت و گذار کولی‌وار در اروپا و انگلستان در استر مینستر نیوتن^۱، دهکده‌ای زیبا در حوالی شفتزبری^۲، ساکن شدند. بعدها هاردی این دوران را خوش‌ترین ایام زندگی‌اش برشمارد، تنها حسرت‌شان این بود که فرزندی نداشتند.

به سال ۱۸۷۸ پس از انتشار بازگشت بومی، هاردی تصمیم گرفت به لندن بازگردد، و در آن جا به انجمن‌های ادبی و خلاق‌ترین دورانش پا گذاشت. سرشار از الهام و انرژی، او نه جلد رمان دیگر، سه جلد داستان کوتاه و سه جلد آثار منظوم نوشت. همچنین اثر عظیمش را درباره جنگ‌های ناپلئون با عنوان *خاندان‌ها سرود*، که آمیزه‌ای بود از نثر و نظم غنایی، دراماتیک و فلسفی. برای تقدیر از دستاوردهایش نشان لیاقت و دکترای افتخاری نصیبش شد، و او توانست خانه‌های جدید در حوالی دورچستر بخرد، جایی که ستایشگران ناخواسته، پیوسته مزاحمش می‌شدند.

با این همه، هاردی در پس توفیق‌های ظاهری رنج بسیار می‌برد. بسیاری از منتقدین آثارش را قبول نداشتند و آخرین رمانش *جود گمنام* برای او توهین و تهمت‌های شدید غیر اخلاقی به بار آورد. بدتر آن که همسرش که او چنان پایبند و ستایشگرش بود، دچار توهم و اختلال حواس شد. در برابر عموم با شوهرش بدرفتاری می‌کرد و معتقد بود که با فردی از طبقه پایین‌تر ازدواج کرده، حتی مدعی شد که خیلی از آثار شوهرش را او نوشته است. در سال ۱۹۱۲ پس از اختلافی با هاردی که دیگر فرصتی برای رفع آن نبود، ناگهان درگذشت. اندوه و تأسف

بی‌مورد هاردی منجر شد که او یادآوردهای زندهٔ عشق قدیمشان را به شعر بسراید.

به زودی دوران خوش‌تری فرا رسید، و در سال ۱۹۱۴ هاردی با فلورانس داگ^۱ ازدواج کرد، زنی بسیار جوان‌تر از او، اما جذاب‌تر و دلسوز که توانست در زندگی خانوادگی پریشان او نظم و ترتیب برقرار کند. با نسل جدید نویسندگان جوان، ادmond بلاندن^۲، رابرت گریوز^۳ تی. ای. لارنس^۴ و سیگفريد ساسون^۵ دوست شد، و به رغم ضربه‌ای که جنگ جهانی اول به آرمان‌های او زد، هاردی در زندگی روزمره‌اش حال و هوای بدبین رمان‌هایش را نشان نمی‌داد. به خواندن و سرودن شعر ادامه داد و در سال ۱۹۲۸ هنگامی که می‌خواست هشتاد و هشتمین سال روز تولدش را با انتشار یک کتاب شعر تازه جشن بگیرد، چشم از جهان فرو بست.

هر چند زندگی شخصی‌اش پرحادثه نبود، اما عمر طولانی‌اش دوران تغییر و تحولات و اغتشاشات خشونت‌بار اجتماعی را در بر گرفت. شهرهای بزرگ جدید مملو از تودهٔ کارگران بیمار، بی‌سواد، گرسنه، وحشی و گاه خطرناک بود، که زندگی رقت‌بارشان به طریزی زنده و جان‌دار در رمان‌های خانم گاسکل، شمال و جنوب و مری بارتین^۶ تصویر شده است.

طبقه متوسط نوکیسه به هیچ وجه خوش نداشت که ماهیت متزلزل صلح و رفاه را به خاطر آورد و طالب کتاب‌های رمانس با ضوابط خشک اخلاقی بود. این تقاضا نمایانگر واکنشی بیمناک در قبال دانش و فلسفه جدید بود که به معتقدات کلیسا ضربه می‌زد،

1. Florence Dugdale

2. Edmund Blunden

3. Robert Graves

4. T. E. Lawrence

5. Siegfried Sassoon

6. Mary Barton

کلیسایی که هنوز فرصت آن نیافته بود که جهان‌بینی خود را به بیانی نوین ببندیشد و بازگوید. هر چند هاردی ریشه در جامعه قدیمی روستایی دوردست داشت، اما این جامعه نیز به تدریج فشار تحولات و گسستن پیوندهای کهن جمعی و قومی را احساس می‌کرد.

کل آثار تامس هاردی زندگی روستایی دوران او را به وضوح نشان می‌دهد، و بسیاری از آن‌ها اغتشاشات فکری را که گریبانگیر او و خیلی روشن‌فکران دیگر بود، بازتاب می‌داد. همواره دوره‌های خاص شکوفایی در زندگی نویسندگان زمینه‌ای تخیلی برای رویش بهترین آثار آنان فراهم می‌کند. این دوران هاردی بی‌گمان ایام کودکی و جوانی او در روستاها و شهرک‌های دورست شایر بود. بزرگ‌ترین دستاورد او در ترسیم طبیعت نهفته است، پدیده‌ای که او می‌تواند قدرت و عظمت و همچنین جزئیات و ظرافتش را نمایش دهد. در تصاویر او از زندگی روستایی و پیشه‌ای سنتی، در گزارش لهجه و محاوره واقعی روستاییان، در بهره‌گیری او از رویدادهای دراماتیک و گاه تراژیک یا جامعه بسته، در علاقه او نسبت به شالوده‌های تاریخی این اجتماع و بیزاریش از تغییراتی که به سراغش می‌آیند، و در حساسیت اخلاقی و همدردانه او، نقش طبیعت به کمال متجلی است.

زیباترین کتاب‌های هاردی و زیباترین بخش‌های کتب دیگر او در این حیطه‌اند: زیر درخت سبز جنگل، به دور از جماعت خشمگین، جنگل نشین و بازگشت بومی. او می‌دانست که چه گونه این محیط محدود را با تسلط ذاتی‌اش بر شخصیت‌پردازی و نقش انسان، فراگیر و جهان شمول سازد، نقشی که از دیدگاه او همواره با سرنوشت در حال کشمکش است. به رغم این جهان‌بینی نهایتاً بدبینانه، هاردی در اغلب آثارش از بهترین تصویرگران سرخوش‌های زندگی بود: برخی از بهترین نوشته‌هایش عیش و نوش و همدلی افراد را در اوقات فراغت

ترسیم می‌کند.

هر چند که مطرح شدن هاردی به بزرگ‌ترین دستاوردهای او انجامید، اما منجر به برخی از ناکامی‌هایش هم شد، و او یکی از متزلزل‌ترین و پرافت و خیزترین نویسندگان بزرگ است. لرد دیوید سیسیل^۱ در مجموعه سخنرانی‌های بدیلش با عنوان "هاردی زمان نویس"، می‌گوید افت و خیزهای او ناشی از فقدان نگرشی انتقادی است که محصول پیشینه‌ای فرهنگی و آموزش ادبی پیشرفته است.

این بدان معناست که هاردی هرگز ضعف‌های خود را باز نشناخت. گاه با خلوص نیت از حیطة تخیلی خویش پافراتر می‌نهاد و رمان‌هایی در محور زندگی سطح بالا، همچون *دو نفر بر روی پل* می‌نوشت.

در این موارد، حس شخصیت و حس محاوره او ناکام می‌ماند، سبک او در حد بیانی خشک و پرطمطراق افت می‌کند و پی‌رنگ‌هایش پوچ و واهی می‌شود. وقتی می‌کوشد به سبک جدید رمان روان‌شناختی که جرج الیوت ابداع کرد، بنویسد، شخصیت‌هایش خشک و بی‌روح می‌شوند، چرا که اصالت او در شیوه سنتی ترسیم افراد از طریق ابزار دراماتیک گفت و گو و کنش است، سنتی که از فیلدینگ به جا مانده.

در آخرین رمان‌هایش *تس دو پرویل* و *جود گمنام* او زیر بار نوعی بدبینی خام و موعظه‌گری ویکتوریایی افت می‌کند. شخصیت‌های منفی او تصاویری یک بعدی و سراپا سیاه و قهرمانانش به ویژه در *جود گمنام* باور نکردنی می‌شوند، چرا که پیوسته تصمیم‌هایی می‌گیرند که هیچ آدم عاقلی نمی‌گیرد، و پشت سر هم تا سر حد مسخرگی بلا به سرشان می‌آید تا درس عبرت‌انگیز هاردی کاملاً ثابت شود که مبارزه با سرنوشتی خصمانه بی‌فایده است و حیات انسان به طرزی تغییر ناپذیر تراژیک است. با این همه رمان‌های آخر شوق و

1. Lord David Cecil

زیبایی هم دارند. اگر چه هاردی را درگیر قالبی می‌کنند که او هنوز بر آن سلطه نیافته بود. جود گمنام با چنان برخورد شدیدی روبرو شد که هاردی از رمان‌نویسی دست کشید و به شاعری بسنده کرد. شاید او به هر حال به عنوان رمان‌نویس دیگر حرفی برای گفتن نداشت.

کتاب و انتشار آن

به دور از جماعت خشمگین نخستین بار به صورت پاورقی در مجله کورن هیل^۱ از دسامبر ۱۸۷۳ تا دسامبر ۱۸۷۴ به چاپ رسید. در نوامبر همان سال کتاب در دو جلد توسط خانم اسمیت و خانم الدر^۲ با همان تصاویری که به همراه پاورقی آمده بود، منتشر شد. این زمان که بلافاصله پس از به زیر درخت سبز جنگل چاپ شده بود، شهرت هاردی را به عنوان رمان‌نویس تثبیت کرد.

طی چاپ پاورقی‌های این داستان، حادثه‌ای رخ داد که تأثیر مهمی به جا گذاشت. به هاردی هشدار دادند با اغوای فانی رابین^۳ باید بسیار محتاطانه رفتار کند که چرا عموم خوانندگان آن دوره در حد افراط متظاهر به زهد بودند.

هاردی پاسخ داد که: "به ذهنم خطور نکرده که مطلب ناشایستی نوشته باشم". وقتی نشریه تایمز کتاب را بررسی کرد، از همان بخش مورد بحث نقل قول آورد، آن گاه هاردی پیروزمندانه به ناشرانش گفت: "تایمز را دیگر نمی‌توانید محترم ندانید".

به دور از جماعت خشمگین به طور کامل در تمام نشریات ادواری مهم نقد و بررسی شد، و بیش‌تر بررسی‌ها ستایش‌آمیز بود. منتقد نشریه آتناوم نوشت:

1. Cornhill Magazine

2. Messrs Smith and Elder

3. Fanny Robin

قابل تصور نیست که داستان کنونی اش را چه گونه می توان به جرج الیوت نسبت داد... برعکس باید گفت که برخی صحنه ها، به ویژه آن جا که گروهبان تروی^۱ در برابر بتسیع آوردین^۲ به تمرین شمشیربازی می پردازد، از حیث اغراق و افراط فقط در حد آثار آقای رید^۳ (مؤلف کتاب اجاق و صومعه) است، حال آن که بخش های قوی تر فقط از آن خود آقای هاردی است، دست کم هیچ نویسنده زنده دیگر را نمی شناسیم که بتواند آتش سوزی انبار علوفه یا نزدیک شدن تندرو توفان را چنان توصیف کرده باشد، یا کمندی اعجاب آور صحنه شام در آبجو فروشی را به ما داده باشد.

اگر چه هاردی در آلمان رمان نویس نامداری نبود، بی درنگ ترجمه آلمانی این رمان را درخواست کردند. عجیب تر آن که فرانسوی ها هم (که همیشه نویسندگان رئالیست را به رمانتیک ها ترجیح داده اند) برای ترجمه این رمان سر و دست می شکستند. دیری نگذشت که این رمان برای نمایش روی صحنه اقتباس شد. در مارس ۱۸۸۲ اقتباس نمایشی آن در تئاتر گلوب به صحنه رفت. بعدها در سال ۱۹۰۹ نمایش دیگری بر اساس به دور از جماعت خشمگین در درست^۴ و سپس در لندن اجرا شد، اما هر چند هر دو تلاش، توفیق مالی چشمگیری داشتند، اما هیچ کدام بازتاب راستین اثر هاردی نبود. چنان که ما امروزه غالباً در مورد فیلم شاهد هستیم، تغییر و تبدیل به یک قالب هنری دیگر معمولاً به بهای از دست رفتن زیبایی های رمان تمام می شود.

1. Troy

2. Bathsheba

3. Mr. Read

4. Dorset

موضوع داستان

گابریل اوک^۱ در مزرعه‌اش واقع در نورکامب هیل^۲، وِسسکس^۳، به دور از کشمکش‌های احمقانه جماعت خشمگین^۴ (از مرثیه گزی) زندگی می‌کرد، اما یک روز زندگی ساده روستایی‌اش با ورود بتسیع^۵ آوردین به آن ناحیه به شدت به هم می‌ریزد. او دختری است زیرک که حوصله ازدواج‌های ساده و سنتی را ندارد. به هر دلیل گابریل دل‌باخته، شوهر دلخواه او نیست - اگر اصولاً دختر شوهری می‌خواست، که خودش هم شک دارد - بتسیع خواستگاری‌اش را رد می‌کند. چند ماه بعد بتسیع مطلع شد که خانه اربابی و دربری^۴ را به ارث برده است و دیگر فرصت فکر کردن به خواستگار محزون را نداشت. بدبختی گابریل ادامه یافت و او گله با ارزش گوسفندانش را از دست داد. ملک خود را به ناچار فروخت و از نورکامب رفت تا در مزارع مجاور کاری پیدا کند.

کمی پس از ورود بتسیع به ودربری، اهالی دهکده از رفتار فانی رابین، مستخدمه وظیفه‌شناس خانه اربابی تکان می‌خورند، زیرا سربازی پرازنده فریبش داده بود. یک شب دختر ناگهان از ناحیه ناپدید می‌شود.

شبی انبار گندم آتش می‌گیرد و تمام مزرعه بتسیع سخت به خطر می‌افتد، اما گابریل اوک، که به جستجوی کار از ودربری سر درآورده بود، آتش را خاموش می‌کند. آن‌گاه بتسیع سپاسگزار راضی‌اش می‌کند که همان‌جا بماند و در مزرعه‌اش کار کند.

دلربایی بوالهوسانه بتسیع به زودی ویلیام بولدوود^۵ اشرافی را

1. Gabriel Oak

2. Norcombe

3. Wessex

4. Weatherbury

5. Boldwood

شیفته خود ساخت، و او از مزرعه‌داران مجاور بود که تلاش‌های بیهوده‌اش برای مقاومت در برابر زیبایی بتسبع بی‌ثمر ماند و تا هنگام پشم‌چینی گوسفندان کاملاً فریفته او شد. گابریل اوک که ارزش بولدوود را می‌دانست و فقط سعادت بتسبع را می‌خواست، برآن شد که واقعیت را با شجاعت بپذیرد.

مراسم شام پشم‌چینی در آغل برگزار شد، و بر همه کشتگران روشن بود که بولدوود به زودی عشق خود را ابراز می‌کند، اما آن شب تراژدی در هیأتی بس جذاب به سراغ زن آمد. در حالی که قبل از خواب اطراف ملک را سرکشی می‌کرد، دامنش به مهمیز سربازی جوان و برازنده گرفت. خوشخویی و شوخ طبعی گروهبان تروی بتسبع را مجذوب کرد. گابریل که می‌دانست تروی همان مردی است که فانی را بین را فریفته، امید داشت که بتسبع عقل سلیم خود را باز یابد، اما هنگامی که ویلیام بولدوود آتشین مزاج جنجال برانگیخت و به افسر جوان توهین کرد، بتسبع هیچان زده به دفاع از تروی برخاست و مدتی بعد با او ازدواج کرد.

بتسبع به طرزی رقت‌بار از همان آغاز سرخورده شد. هنگام شام عروسی در مزرعه، تروی مست و لایعقل بود، و سراسر آن شب بتسبع و گابریل اوک کار کردند تا محصول برداشت شده را از خطر توفان شدید نجات دهند.

هنگامی که فانی را بین پس از ماه‌ها در به‌دردی و رسوایی به‌ودربری بازگشت و فرزندی به دنیا آورد که همراه مادر جوانش از دنیا رفت، بتسبع پی برد که تروی او را فریب داده بود. تروی با دیدن زنی که او زندگی‌اش را تباه کرده، اینک به همراه فرزند خود او در تابوت خوابیده است، دچار عذاب وجدان می‌شود. محیط آن جا را تحمل ناپذیر می‌یابد و ترک همسر و دیار می‌کند.

شایعه غرق شدن تروی به دهکده می‌رسد. بولدوود خواستگاری‌اش را از سر می‌گیرد، و بتسبع سرانجام قول می‌دهد که پس از هفت سال (مدت زمان لازم برای اثبات بیوگی در چنین مواردی) از آن او شود. در این حین اوک وفادارانه هم و غم خود را صرف خدمت به بتسبع با عنوان مباشر مزرعه می‌کند.

طی ضیافتی که بولدوود در شب کریسمس ترتیب داده بود تا نزدیک شدن پایان بیوگی بتسبع را جشن بگیرد، در اوج جشن و پایکوبی، تروی با حالتی نمایشی وارد می‌شود و زن خود را می‌خواهد. وقتی تروی با خشونت دست زن را می‌گیرد و او فریاد می‌زند، بولدوود تفنگی بر می‌دارد و تروی را می‌کشد.

ارباب بولدوود محکوم به مرگ می‌شود، اما بعد دیوانه‌اش می‌شناسند و او را به آسایشگاه کوئینز بلژر^۱ می‌فرستند. بتسبع ماه‌ها بیمار و علیل است، اما وقتی سلامتیش را باز می‌یابد، اوک عزم آن دارد که از ودربری برود و زندگی تازه‌ای را آغاز کند. بتسبع که سرانجام به خصائل گرانقدر شخصیت اوک پی برده است، در کلبه‌اش به ملاقات او می‌رود، به او اظهار عشق می‌کند، و به او قول ازدواج می‌دهد.

بخش سوم

تحلیل و تفسیر فصل‌ها

فصل یکم: توصیف اوک کشاورز - یک حادثه

در یک صبح آفتابی دسامبر، گابریل اوک، کشاورزی مجرد و بیست و هشت ساله، در حین عبور از کشتزاری متوجه گاری ای می شود که از تپه نور کامب پایین می آید. روی بار اثاث خانه آن، زنی جذاب نشسته است. در برابر چشمان او، کالسکه چای گاری را متوقف می کند و دوان دوان به عقب برمی گردد تا تخته پشت را که از گاری به زمین افتاده بود، بردارد، اوک فرصت را غنیمت می شمرد و زیبایی زن جوان را نظاره می کند، در حالی که زن، بی خبر از حضور او، خودش را در آینه تحسین می کند.

وقتی گاریچی بر می گردد و به سفر ادامه می دهد، اوک از پی آن ها می رود و می شنود که چه گونه زن جوان در دروازه عوارض از پرداخت وجه خودداری می کند. وجه مربوطه دو پنس بیش تر نیست و گابریل جلو می رود تا از طرف او مبلغ را بپردازد. زن فقط نگاهش می کند و بدون یک کلمه تشکر راهش را ادامه می دهد. در نظر گابریل اوک، خودپسندی او از خستش هم فزاینده تر است.

تفسیر: توجه کنید که هاردی چه گونه با مقایسه چین های دور چشمان اوک با پرتو آفتاب. خوش خویی و نزدیکی او را با طبیعت نشان می دهد، و چه گونه با نشان دادن این که او با لباس کارش راحت تر است تا با لباس شیک یکشنبه هایش، بر سادگی او تأکید می کند. در توصیف طنزگونه ساعت بزرگ مجی که فاقد دقت است به جنبه دیگری از شخصیت اوک اشاره می شود. اوک، قویا متکی به خود

است و احساس نمی‌کند به شیء کوچکی چون یک ساعت وابسته است و از تعمیر و تنظیم آن غافل می‌شود، درست همان طور که نسبت به هزینه های زندگی اش غفلت می‌ورزد و ناپدید شدن غریب شبانه یکی از سگانش را نادیده می‌گیرد، و این به ضررش تمام می‌شود.

بتسبیع آوردین، هر چند هنوز به نام خوانده نشده، ماهرانه معرفی و توصیف می‌شود. آینه به تفصیل زیبایی و خودپسندی اش را نشان می‌دهد، و افشای زود هنگام ناخن خشکی اش سبب نخستین دیدار او با اوک می‌شود، مردی که به زعم همه نقائص بتسبیع از ابتدا شفته او شده است.

فصل دوم: شب - گله - صحنه داخلی یک صحنه داخلی دیگر
 کمی پس از این حادثه، گابریل در حال انتظار برای زاییدن یکی از میش هایش، سرگرم نواختن فلوت است. در حاشیه کشتزار نور ضعیفی می‌بیند و به سرکشی می‌رود. به کومه‌ای می‌رسد، از شکافی نگاه می‌کند و می‌بیند دو زن گاو بیماری را تیمار می‌کنند. زن جوان تر همان دختری است که عوارض مسیروش را او پرداخته بود.

تفسیر: قریحه هاردی برای نگارش توصیفی و فضا سازی در این فصل بارز است. به ویژه در پرداخت هشیاری چوپان، تنهایی اش و واکنشش به ستارگان و دیگر تجلیات غیرمنتظره نظیر آن نور شگفت. بار دیگر اوک می‌تواند بتسبیع را بدون این که خود او متوجه باشد، زیر نظر بگیرد. بدین گونه است که شناخت او از شخصیت بتسبیع مستقیم است، و عشقی که در او نسبت به زن در حال تکوین است بر مبنای خیالیابی های واهی و یا ظواهر گمراه کننده نیست.

فصل سوم: دختری روی اسب - گفت وگو
 صبح روز بعد اوک همان دختر را می‌بیند که با توسنی بور تاخت و تاز می‌کند و از مهارت او مات و مبهوت می‌شود. کلاهی را که دختر

شب قبل گم کرده بود، پیدا می‌کند و ساعتی بعد که دختر بار دیگر سوار بر اسب از آن جا می‌گذرد، به او برمی‌گرداند. طی روزهای آتی دختر مرتباً از آن جا می‌گذرد، اما به او سلام نمی‌کند.

اما یک شب گابریل به خواب می‌رود، در حالی که آتشی روشن شده و هواکشی باز نیست، و مداخله به موقع دختر او را از خفگی می‌رهاند. گفت و گوی بین آن‌ها ناگهان قطع می‌شود، به این ترتیب که دختر عشوهِ گرانه می‌گوید که گابریل در فکر بوسیدن دست اوست و اوک با حالتی رام این را انکار می‌کند، اما آن وقت قصد همان کار را می‌کند! دختر از آن جا می‌رود بدون آن که هنوز اسمش را به مرد گفته باشد.

تفسیر: برای سومین بار اوک بتسبع را می‌بیند بدون آن که دختر از حضورش آگاه باشد. او با یافتن و بازگرداندن کلاه گم شده دختر، دیداری را با او ترتیب می‌دهد. اما با افشای این که چه مدت شاهد سوارکاری بی‌پروای او بوده، فرصت خود را از دست می‌دهد، و در قبال رفتار زیبای زنانه دختر واکنش نازیبایی نشان می‌دهد. در این صحنه‌ها شخصیت آن‌ها به شدت رویاروی یک دیگر است.

فصل چهارم: عزم گابریل - دیدار - اشتباه

گابریل در می‌یابد که دل‌باخته دختر شده است، دختری که به هویتش پی برده، اما گاوی که دختر برای خاله‌اش از آن مراقبت می‌کرد، شیرش خشک می‌شود و فرصت دیدار دختر هم برای او از دست می‌رود. اوک تصمیم می‌گیرد از او خواستگاری کند. خاله‌اش خانم هرست^۱ با اظهار این که بتسبع دختری است تحصیلکرده و با ستایشگران بسیار، او را دلسرد می‌کند، و اگر چه دختر اوک را تشویق

می‌کند تا در قبال این سخنان او نیز خود را بنمایاند، مع‌هذا پیشنهاد او را برای ازدواج رد می‌کند و در دهان گابریل کلماتی را می‌گذارد که برای هر دختری به معنای بی‌میلی نسبت به اوست. مرد می‌رنجد و می‌گوید که دیگر هرگز از او خواستگاری نخواهد کرد.

تفسیر: در این فصل نسبت به صحنه‌های قبل، جنب و جوش بیش‌تری به چشم می‌خورد. پی‌رنگ در حال شکل‌گیری است. بار دیگر اوک از پس دختر بوالهوس برنمی‌آید چه رسد به خاله روراست و بی‌پروایش. گفت و گوی آن‌ها با استادی تمام پرداخت شده و نشانگر هنرمند چیره‌دستی است که نوسانات و ظرائف اندیشه زنانه را می‌شناسد و می‌تواند درماندگی یک کشاورز بی‌تجربه را در برابر آن نشان دهد.

فصل پنجم: عزیمت بتسبع - تراژدی شبان

گابریل درمی‌یابد که بتسبع خانه خاله‌اش را به قصد و دربری که بیست مایل از آن جا فاصله دارد، ترک کرده است. نمی‌داند که او قصد بازگشت دارد یا نه، اما با از دست دادن رقت بار همه گله گوسفندان‌ش افکار او از دختر منحرف می‌شود: سگ گله جوان‌تر او که سرشرب در حال خوردن یک بره مرده دیده شده بود، وحشیانه به گله یورش می‌برد و بر اثر تعقیب او همه گوسفندان از فراز پرتگاه فرو می‌افتند. کل دارایی او همان گله بود، و اوک پس از پرداخت بدهی‌هایش، آه در بساط ندارد. او حالا کاملاً ورشکسته است.

تفسیر: حماقت و غفلت اوک در عدم بررسی رفتار مشکوک سگ گله در آن شب، پیامدهای فجیعی به بار می‌آورد. اما برخیزد استوار و مردانه‌اش با این حادثه، دلخراش نمایانگر قدرت شخصیت اوست. همچنین هنگامی که می‌پذیرد دیگر ازدواج برایش غیر ممکن است و از این که ازدواج نکرده، شکرگزاری می‌کند. واقع بینی و حس

مسنوولیتش آشکار می شود.

فصل ششم: نمایشگاه - سفر - آتش

دو ماه بعد اوک که هنوز بی کار است در جستجوی کار به نمایشگاه کستربریج می رود. از آن جا که نمایشگاه ظاهراً فقط چوپان استخدام می کند، اوک کتش را با یک بالاپوش شبانی عوض می کند و یک چوبدست هم برای خود می خرد، اما هنگامی که استخدام کنندگان پی می برند او خودش صاحب مزرعه بوده، او را کنار می گذارند. اوک تصمیم می گیرد شانسش را در شاتسفورد^۱، ده مایل آن طرف تر از ودربری، بیازماید. در حوالی ودربری مشاهده می کند که انبار غله ای آتش گرفته و انبارهای بزرگ گندم در معرض خطر است. بی درنگ کارگران سراسیمه را رهبری و به زودی شعله ها را مهار می کند. خانم مالک مزرعه چالاکی و کاردانی او را شاهد است و وقتی گابریل به نزد او می رود تا از او درخواست کند که به عنوان شبان گله استخدامش کند، پی می برد که او کسی جز بتسیع آوردین نیست.

تفسیر: در این فصل، نقش گابریل اوک و بتسیع بالعکس می شود. اکنون زن، مزرعه داری مستقل است و اوست که مهارت و توانایی گابریل اوک را نظاره و تحسین می کند. اگر چه شخصیت های درگیر فوراً از این وارونگی اوضاع باخبر نیستند، هاردی خوانندگان را کاملاً آگاه می کند، و در این فصل "همسرایان" روستایی را می آورد تا زمینه تفسیری دلنشین و زیرکانه از شخصیت های اصلی و درباره شکل گیری بی رنگ را فراهم کنند.

فصل هفتم: آشنایی - دختری شرم‌رو

بتسبیع با یادآوری آخرین برخوردش با گابریل شرم‌منده نمی‌شود و به تشویق کارگرانی که مهارت او را در اطفای حریق انبار تحسین می‌کنند، با استخدام او موافقت می‌کند. با این همه، ماهیت رابطه جدید آنان به گونه‌ای است که بتسبیع جزئیات استخدام اوک را به مباشرش وا می‌گذارد. کارگراتش ترجیح می‌دهند که دعوت او را برای صرف نوشیدنی در آبنجو فروشی بپذیرند تا در خانه اربابی، و اوک هم برای پرس و جو در مورد مسکن به آن جا می‌رود. سر راه به دختر نحیفی برخورد می‌کند که از او می‌پرسد مهمانسرای محلی تا ساعت چند باز است، با این حال دختر به او اعتماد نمی‌کند و به او التماس می‌کند که حرفی درباره دیدار او به کسی نزنند. اوک تحت تأثیر پریشان حالی دختر، به او یک شیلینگ می‌دهد و همچنان که دست‌های‌شان به هم برمی‌خورد، او متوجه نبض تند دختر می‌شود.

تفسیر: یک شخصیت جدید مهم در هیأت دختر مرموزی که اوک نزدیک صحن کلیسا می‌بیند. معرفی می‌شود. پیش از آن که هویت او فاش شود، هاردی به مصیبت او اشاره‌ای می‌کند و عنصر جدید انتظار را می‌آفریند.

فصل هشتم: آبنجو فروشی - گپ‌زدن - اخبار

در آبنجو فروشی وارن^۱ از اوک به گرمی استقبال می‌شود، اولاً به خاطر لیاقت او در اطفای حریق انبار، و دوم به این دلیل که مسئول آبنجو فروشی پی می‌برد که او نوه یکی از دوستان خوبش است. او دعوت می‌شود که از جام "خدا مرا ببخشد" بنوشد و بعد جام را دست به دست در میان همه می‌گردانند. در آن جا گابریل مطلع می‌شود که

والدین بتسبیح مدت‌هاست مرده‌اند و زن به تازگی مزرعهٔ عمویش را به ارث برده است. کمی پس از آن که گابریل به اقامتگاهی که جان کوگان^۱، یکی از کارگران مزرعه، در اختیارش گذاشته می‌رود، یکی دیگر از کارگران بتسبیح هیاهوکنان خبر می‌آورد که خانم ارباب مسج مباشر را در حال دزدی جو گرفته و آن گاه اخراجش کرده است. هنوز این حادثه سرزبان‌هاست که خبر دیگری می‌رسد - فانی را بین خدمتکار خانم آوردین ناپدید شده است. در پاسخ به فراخوان بتسبیح، مردان به مزرعه می‌روند، یکی از آن‌ها می‌گوید که فانی با افسر جوان در کستربریج رابطه دارد، و قرار می‌گذارند که اگر تا صبح برنگردد، یکی از مردان به آن جا برود.

تفسیر: صحنهٔ آبیجو فروشی که در آن کارگران مزرعه به می‌گساری و بذله‌گویی و گپ زدن مشغول‌اند، یکی از سرگرم‌کننده‌ترین صحنه‌های رمان است. در این نوع نوشته‌ها هاردی تبحری عالی دارد و می‌تواند صحنه، فضا و شخصیت‌های جزئی را چنان زنده مجسم کند که در خاطر برای دراز زمانی باقی بماند، حتی مدت‌ها بعد از آن که ضعف‌های ساختاری فراموش می‌شود، این صحنهٔ منحصر به فرد در خاطر باقی می‌ماند. غیبت‌های روستاییان، خواننده را با شخصیت‌ها و رویدادهایی که شخصیت‌های اصلی از آن‌ها آگاه نیستند، مطلع می‌کند. توجه کنید که اوک درست قبل از شنیدن خبرهایی دربارهٔ مباشر و فانی را بین صحنه را ترک می‌کند. خبر اول برایش جالب بود، چرا که می‌دانیم او در پی به دست آوردن شغل مباشر است. او دربارهٔ خبر دوم نیز اطلاعاتی داشت که می‌توانست به روشن شدن مساله کمک کند، چرا که بی‌تردید آن را با برخوردش با دختر مرموز در نزدیکی صحن کلیسا مربوط می‌دانست.

با اشاره به مرد مورد علاقهٔ فانی، شخصیت تازه‌ای تلویحاً معرفی

می‌شود. در این‌جا باردیگر هاردی عمداً از نام بردن شخصیت خودداری می‌کند و می‌توان فرض کرد که او به این وسیله قصد دارد شوق و کنجکاوی خوانندگان اولیه داستان را به صورت (پاورقی) برانگیزد.

فصل نهم: خانه اربابی - میهمان - رازگویی‌های نیمه‌کاره

صبح روز بعد همچنان که بتسبیج به یاری مستخدمه‌اش لیدی اسمالبری^۱ لوازم عمومی متوفایش را جمع و جور می‌کند، اسب سواری سر می‌رسد و سراغ خانم آوردین را می‌گیرد. بتسبیج او را نمی‌پذیرد و آقای بولدوود، یا همان اسب سوار، به خدمتکار می‌گوید که فقط می‌خواهد بداند که آیا از فانی رابین خبری شده است. هنگامی که او می‌رود، بتسبیج از طریق خدمتکارش پی می‌برد که بولدوود مزرعه‌داری نجیب زاده، برازنده، مجرد و حدوداً چهل سال دارد. شایع است که او ثروت فراوانی دارد، اما به زنان علاقه‌ای ندارد.

گفت و گوی زنان به موضوع ازدواج کشیده می‌شود و لیدی جسورانه از خانمش می‌پرسد که آیا تا به حال از او خواستگاری شده است. خودپسندی باعث می‌شود او به این سؤال شخصی پاسخ دهد و بگوید که بله از او خواستگاری شده، اما هویت خواستگار را فاش نمی‌کند. با ورود زنان و مردان مزدبگیر او که برای گرفتن اجرتشان آمده‌اند، صحبت آن‌ها قطع می‌شود.

تفسیر: توصیف مشروح خانه اربابی، دلبستگی حرفه‌ای هاردی را به معماری نمایش می‌دهد، و گفت و گوی خانم آوردین با ندیمه‌اش لیدی اطلاعات اساسی بیش‌تری را در اختیار خواننده می‌گذارد. بولدوود مزرعه‌دار نیز معرفی می‌شود. توجه کنید که خانم آوردین

1. Liddy Smallbury

او را نمی‌بیند، اما به عنوان پرازنده و شایسته معرفی می‌شود. از آن جا که می‌گویند او به هیچ کدام از زنان دلربای محلی دل نداده، نیت او از این ملاقات یک راز به نظر می‌رسد. دلیل ظاهری او را که می‌خواست از حال رابین جويا شود، می‌توان چنین توجیه کرد که او کفیل دختر بوده و ترتیب تحصیلات و استخدام او را نزد عموی بتسبع فراهم کرده بود، اما به هر حال کنجکاوی خواننده - و بتسبع - برانگیخته می‌شود - و اشاره‌ای هم به دلبستگی عاشقانه به چشم می‌خورد.

فصل دهم: بانو و مردان

دوشیزه آوردین پس از پرداخت مزد کارگران، به آن‌ها اطلاع می‌دهد که مباشر را اخراج کرده است و خیال جایگزین کردن او را هم ندارد. کینی بال^۱ به عنوان دستیار چوپان تعیین می‌شود تا به گابریل اوک یاری رساند، کسی که حیرت زده ناظر کارآیی زن است و می‌بیند که با او مثل یک غریبه رفتار می‌کند.

بیلی اسمالبری^۲ از کستربریج خبر می‌آورد که فانی رابین با هنگی که مرد جوانش در آن خدمت می‌کند، گریخته است، اما نام مرد را نمی‌داند. بتسبع پیکي می‌فرستد تا آقای بولدوود را از جریان آگاه کند. سخن آخرین بتسبع در جمع کارگرانش این است که او درست مثل یک کارفرمای مرد، عادل و به همان نسبت سخت گیر خواهد بود.

تفسیر: خصوصیات بتسبع به شیوه‌ای کامل‌تر آشکار می‌شود: او در موقعیت جدیدش با برخورداری از اقتدار کامل اعتماد به نفس با زیردستانش رفتار می‌کند، اما لحنی بیش از حد مکرر دارد. به ویژه با گابریل اوک به درشتی رفتار می‌کند و این با اطلاع او از موقعیت سابق اوک سازگاری ندارد، و این پرسش او که آیا اوک وظایفش را می‌داند. هر چند با این نیت است که او را محکم سر جای خود بنشانند، اما

احترام زن را در نظر خواننده بالا نمی‌برد. تکبر و توداری او اکنون به همان اندازه خودپسندی و عشوه‌گری او در ملک قبلی‌اش آشکار می‌شود.

فصل یازدهم: بیرون پادگان - برف - یک دیدار

فانی را بین در شبی سرد و برفی خودش را به پادگان در ملچستر^۱ رسانده است. ساعت از ده گذشته که دختر موفق می‌شود با پرتاب چند مشت برف به پنجره گروهبان تروی که در آن سوی رودخانه واقع شده، مرد را بیدار کند. فانی در این دیدار غیر منتظره با واکنش سردی از جانب تروی مواجه می‌شود، و در پاسخ به پرسش‌های دختر درباره تدارکات ازدواجشان، مرد وانمود می‌کند که از شرایط قانونی در مورد اطلاع به کلیسا آگاهی ندارد. هنوز از افسر فرمانده‌اش اجازه ازدواج نگرفته، اما قول می‌دهد که روز بعد به دنبال فانی به اقامتگاه او برود.

تفسیر: سبک هاردی در این فصل شایان ذکر است. پاراگراف‌های توصیفی آغازین این فصل، سنگین، کسالت‌آور و ناخوشایند است و دقیقاً با صحنه‌های غم‌انگیزی که توصیف می‌کند، همگون. اما گفت و گویی را که در پی آن می‌آورد، در یاد ماندنی است نه تنها به جهت تناسب لحن‌ها، بلکه فراتر به جهت شیوه بیان آگاهانه اندیشه‌ها و مفاهیم ناگفته دو دل‌داده. تروی به عنوان مخلوق مغلوب محیط نظامی‌اش تصویر می‌شود. او به وضوح با آگاهی از این که همقطاران ارتشی‌اش مشتاقانه به گفت و گوی شبانه او گوش سپرده‌اند، در محظور قرار دارد. در حالی که حالت فانی و در واقع آمدن او در چنین زمانی و در چنین وضعیت نامناسبی، در ماندگی و وضعیت رقت‌بار او را نشان می‌دهد.

فصل دوازدهم: کشاورزان - یک قاعده - یک استشنا

هنگامی که بتسبیع آوردین برای نخستین بار در بازار ذرت ظاهر می‌شود، نگاه‌های تحسین‌آمیز همه کشاورزان و بازرگانان محلی به او دوخته می‌شود - نگاه‌های همه به جز یک نفر کشاورزی جوان و خوش قیافه. زن متعاقباً از طریق لیدی آگاه می‌شود که او بولدوود مزرعه‌دار است، مردی که ازدواج نکرده و بی‌اعتنایی‌اش را نسبت به زنان عموماً به یک شکست عشقی در جوانی‌اش نسبت می‌دهند.

تفسیر: در این فصل، توصیف مشروح و جان‌داری از بازار ذرت، ارائه تصاویری زنده و جاندار از کشاورزان و بازرگانان ارائه می‌شود. علاقه بتسبیع به یگانه مردی که به حضور او اعتنایی نمی‌کند، حاکی از آن است که رابطه آن دو احتمالاً نزدیک می‌شود، و حدس و گمان او درباره بی‌تفاوتی مرد، جنبه تازه‌ای از شخصیت او را نشان می‌دهد.

فصل سیزدهم: فال در خلوتگاه - دلدار

بتسبیع و لیدی عصر یکشنبه دلگیری را می‌گذرانند. به پیشنهاد لیدی، بتسبیع می‌پذیرد که با یک بازی قدیمی و قرار دادن کلیدی بر انجیل، دریابد که همسر مقدر او کیست - انجیل در بخش روٹ باز می‌شود. دختر نتیجه را به لیدی نمی‌گوید، اما ظاهراً لیدی از دلبستگی بتسبیع آگاهی دارد، زیرا بی‌درنگ صحبت از بولدوود به میان می‌آورد و این که او چه گونه طی مراسم کلیسای آن روز صبح توجهی به بانویش نکرده بود. روز بعد روز تقدیس والتین است^۱ و به اصرار لیدی، بتسبیع تصمیم می‌گیرد کارت والتین را که برای تدی کوگان^۲

۱. saint valentine's Day روز چهاردهم اکتبر هر سال رسم است که هر کس دلداری برمی‌گزیند و این روزی است که می‌گویند قدیس والتین کشته شده و پرنده‌کان در آن روز جفت‌گیری می‌کنند.

جوان گرفته بود برای ارباب بولدوود بفرستد. بر مهری که در پایان نامه حک شده عبارت "با من ازدواج کن" نوشته شده بود.

تفسیر: سبک سری عاشقانه بتسبیع که طی آن او خود را بازیچه ندیده‌اش می‌کند، باعث می‌شود ارباب بولدوود به سوی کانون داستان بیاید. هدف دیگر آن بی‌گمان این بود که میان خوانندگان زن طبقه متوسط با قهرمان زن احساس نزدیکی بیش‌تری ایجاد کند. بدین ترتیب اشتیاق آن‌ها را برانگیزد تا فصول بعدی رمان را که ابتدا به صورت پاورقی مجله چاپ می‌شد، دنبال کنند.

فصل چهاردهم: تأثیر نامه - سپیده دم

کارت والتین تأثیر عمیقی بر ارباب بولدوود می‌گذارد، و صرف نظر از بی‌اهمیت بودن محتوای نامه که برای او نوشته شده، ذهن مرد با تصورات مبهمی معطوف به زنی می‌شود که این نامه را ارسال داشته است. مرد که از فشار افکار قادر به خوابیدن نیست، از جا بر می‌خیزد و همچنان که سپیده می‌دمد به سوی کشتزارش به راه می‌افتد. در آن جا با پستیچی روبرو می‌شود و از او نامه دومی دریافت می‌کند و بدون این که نگاهی به آدرس بیندازد نامه را با اشتیاق باز می‌کند، اما نامه برای گابریل اوک فرستاده شده و بولدوود به راه می‌افتد تا نامه را به او تحویل دهد.

تفسیر: صرف‌نظر از تصویر کردن حالات هیجانی که بولدوود با دریافت کارت والتین بتسبیع، احساس می‌کند. این بخش بیانگر توصیفات دیگر زیبای هاردی از طبیعت است که در آن ظریف‌ترین پرتو نور و طیف رنگ‌هایی را که پدید می‌آورد به نمایش گذاشته شده. جریان انحرافی که نامه اوک در بولدوود پدید می‌آورد، کوششی است آشکار برای تمهید دیدار آنان در آبجوفروشی.

فصل پانزدهم: دیدار بامدادی - باز هم نامه

هنگامی که گابریل اوک وارد آبخوفروشی می‌شود، تنی چند از روستاییان دربارهٔ دوشیزه آوردین سرگرم بحث‌اند. او به آرامی به آنان هشدار می‌دهد که از خانم بدگویی نکنند وگرنه با او طرفند. آن‌ها به او اطمینان خاطر می‌دهند، اما برای باورند که خانم می‌بایست اوک را مباشرش می‌کرد، گابریل هم با این نظر مخالفتی نمی‌کند، زیرا اعتراف می‌کند که خودش هم انتظارش را داشت. بولدوود وارد می‌شود و نامه گابریل را به دستش می‌دهد. نامه از فانی را بین است که از گابریل به خاطر کمکش در شبی که او از ودربری می‌رفت، تشکر کرده و پول او را برگردانده و توضیح داده بود که قرار است با گروه‌بان تروی ازدواج کند، و از آن جاکه نامزدش مرد شرافتمندی است، خوش ندارد که زنش به یک غریبه بدهکار باشد. گابریل که از علاقهٔ بولدوود به فانی آگاه است، نامه را به او نشان می‌دهد، و او که تروی را خوب می‌شناسد، شک دارد که فانی هرگز بتواند او را به پای محراب بکشد. در حالی که هر دو از آبخوفروشی بیرون می‌آیند، بولدوود از گابریل درخواست می‌کند که خط روی کارت والتین را شناسایی کند. گابریل می‌گوید خط دوشیزه آوردین است.

تفسیر: گفت وگویی شوخ‌طبعانهٔ همسرایان روستایی در آبخوفروشی. شیوه زندگی و تصریح آن‌ها را روشن می‌کند. محتوای دو نامه خواننده را آگاه می‌کند که حالا همه از حرکات فانی باخبرند. و بولدوود که فرستندهٔ کارت والتین را شناسایی کرده، احتمالاً به بتسبع نزدیک‌تر خواهد شد. با واکنش گابریل در قبال غیبت‌های روستاییان، و درخواست بولدوود برای مشخص کردن هویت فرستنده نامه هاردی بر آن است که احساس گابریل را دربارهٔ بتسبع به تصویر کشد.

فصل شانزدهم: همه قدیسان، همه روح‌ها

گروه‌بان تروی بیش از نیم ساعت در کنار نرده محراب کلیسای همه قدیسان منتظر می‌ماند، در حالی که چند نفر زن که بزرگوارند که ظاهراً قرار است مراسم عروسی برگزار شود، چشم انتظار می‌مانند. از عروس خبری نمی‌شود، و افسر شرمگین مجبور می‌شود نگاه‌های استهزاء‌آمیز ناظران کنجکاو را سر راهش به میدان تحمل کند. در آن جا با فانی روبرو می‌شود که برایش توضیح می‌دهد، اشتباهاً به کلیسای همه روح‌ها رفته است. وقتی می‌پرسد که حالا کی می‌توانند عروسی را برگزار کنند، تروی پاسخ می‌دهد: "خدا می‌داند!" و بی مقدمه از کنارش می‌رود.

تفسیر: غرور و خودخواهی تروی با واکنش او به خطای فانی آشکار می‌شود. البته حواس‌پرتی دختر کلافه‌کننده است، اما اگر تروی بی درنگ با او به کلیسا برمی‌گشت، اولین دامادی نبود که نیم ساعت منتظر عروس مانده باشد. نویسنده با توصیف مشروح تیک‌تاک ساعت و مکانیزم آن که هر ربع ساعت ناقوس را به صدا درمی‌آورد، به زیرکی فضای سکوت و انتظار را شدت می‌بخشد. آن چه بی‌توانست ملودرامی بیش نباشد، با این پرداخت هنرمندانه به سطح اضطراب فزاینده می‌رسد، اضطرابی که سکوت شومش پایان امیدهای فانی برای ازدواج با معشوقش را در بردارد.

فصل هفدهم: در بازار

بولدوود از آن زمان که پی برده بتسبیج فرستنده والتین او بوده، سراپا شیفته او شده، با غلبه بر کمرویی ذاتی‌اش هنگامی که روز شنبه او را در بازار می‌بیند بی‌اختیار نگاهش می‌کند. بتسبیج خوشنود است که توجه او را جلب کرده، اما متأسف است که این جلب توجه با شوخی کارت والتین او انجام شده، میل دارد پوزش بخواهد، اما

تردید می‌کند مبادا عملش به سوء تفاهم و رنجش بیش‌تر بیانجامد.
تفسیر: بتسبیح با شوخی از طریق کثرت والتین، خویشن‌داری بولدوود را در هم می‌شکند و این امر سیرت عشوه‌گری او را ارضا می‌کند، اما چون توجه بولدوود ناشی از آن انگیزه است، زن به آن بهایی نمی‌دهد. در همان حال بولدوود هم در مأیوس شدن خود مقصر است، زیرا به جای آن‌که کار و کسب را بهانه‌ای برای حرف زدن با او قرار دهد، فقط با دهان باز تماشایش می‌کند. او از دختر یک ایده‌آل می‌سازد، اما شخصاً به او نزدیک نمی‌شود تا ایده‌اش را تأیید کند.

فصل هجدهم: بولدوود در حال تأمل - پشیمانی

روزی در ماه آوریل، احساساتی که بتسبیح در بولدوود برانگیخته، وادارش می‌کند که شخصاً به او نزدیک شود. دختر را در مرغزاری مشغول کار با اوک و کینی بال می‌بیند، اما هنگامی که در می‌یابد آن‌ها از نزدیک شدنش آگاهند، بار دیگر کمرویی‌اش موجب می‌شود که از مقابل دروازه کشتزار بگذرد. در این اثنا، اوک که کوچک‌ترین تغییر حالات بتسبیح را حس می‌کند، متوجه دستپاچگی زن هنگام حضور بولدوود می‌شود، و حدس می‌زند تغییری در رابطه آن‌ها ایجاد شده است، هر چند ماهیت آن را نمی‌داند. بتسبیح که حالا دیگر کاملاً از احساس بولدوود آگاه است و از این بابت رنج می‌برد، با خود عهد می‌کند که هیچ دلیل دیگری به دست مرد ندهد که خیال کند دل بسته اوست.

تفسیر: هاردی در این فصل سعی دارد تا تصویر بتسبیح را به عنوان بوالهوس و عشوه‌گر اصلاح کند. احساسات دختر و احساساتی را که بولدوود بینچاره را اسیر می‌کند - همه آن‌ها ناگفته - همراه با واکنشی که آن‌ها در یک دیگر و در ذهن ناظر نیزبین، گابریل اوک، که خود در این میان ابداً بی‌طرف نیست، استادانه ارائه می‌شوند. از دیگر نکات

چشمگیر این فصل جنبه‌ای دیگر از زندگی روستایی است که ماهرانه تصویر شده و همچنین توصیف مشروح ظاهر بولدوود و درک عمیقی از سرشت او.

فصل نوزدهم: -گوسفند شویی - خواستگاری

سرانجام در پایان ماه مه، سه ماه پس از دریافت کارت والتین بتسیع، بولدوود عزم خود را جزم می‌کند و به دیدار او می‌رود. دختر در خانه نیست، بلکه در کنار برکه، بر گوسفندشویی مردان نظارت می‌کند. بتسیع جامه‌سواری نوی فاخری به تن دارد که او را جذاب‌تر از همیشه در چشم مرد می‌نمایاند و او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. دختر به راه می‌افتد و مرد به دنبالش می‌رود.

وقتی از دید کارگران مزرعه دور می‌شوند، مرد بی مقدمه به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد. زن بی درنگ خواستگاری او را رد می‌کند و این باعث می‌شود که مرد در سخنانش به کارت والتین او اشاره‌ای کند. بتسیع مذبح‌خانه می‌کوشد برای فرستادن آن پوزش بخواهد، اما بولدوود گوشش به این حرف‌ها بدهکار نیست. بتسیع اصرار می‌کند که باید سرفرصت درباره درخواستش فکر کند، و به این ترتیب موفق می‌شود او را از پرگویی بازدارد و دست به سرش کند.

تفسیر: واکنش صادقانه بتسیع و رد کردن خواستگاری بولدوود توأم با احساس ندامت است، زیرا می‌داند که خودش مسئول این احساسات مرد است. تأثیر ناگوار این پشیمانی آن است که بولدوود هنوز امید دارد که زن سرانجام درخواستش را بپذیرد.

فصل بیستم: - تیز کردن قیچی‌ها - جدل

هر چند بتسیع به بولدوود علاقه ندارد، اما می‌داند که او می‌تواند همسر مناسبی باشد. هنگامی که در تصمیم‌گیری برای پذیرفتن او

ناتوان می ماند، از گابریل اوک راهنمایی می خواهد، اما برخوردش غیرمستقیم است و ابتدا می خواهد بداند که کارگزارانش درباره رفتارش چه نظری دارند. گابریل رک و راست می گوید که مردها پیش بینی می کنند که او تا آخر سال با بولدوود ازدواج می کند. زن این امکان را به شدت انکار می کند، اما مرد می افزاید که به نظر او رفتار دختر در قبال بولدوود صحیح نیست. بتسیع با عصبانیت و نظر گابریل را بی ارزش می شمرد. او اظهار می کند که انتقاد گابریل به این معناست که او باید پیشنهاد او را می پذیرفت. اوک می گوید که مدت هاست که امید ازدواج با او را از دست داده و هنوز باور دارد که دختر با گمراه کردن بولدوود مرتکب اشتباه شده است. بتسیع، درمانده و مستأصل، گابریل را از مزرعه اخراج می کند و می گوید که دیگر هرگز نمی خواهد او را ببیند.

تفسیر: هاردی با بینشی روانشناختی در این فصل احساسات سرکوب شده بتسیع را در مورد گابریل اوک افشا می کند - احساساتی که با واکنش افراطی او به زو راستی مرد در پاسخ دادن به سؤال دختر آشکار می شود.

فصل بیست و یکم: دردسر در آغل - پیغام

فردای عزیزم گابریل، گوسفندان بتسیع در نتیجه خوردن شبدر دچار ورم روده می شوند. تنها راه علاج آن است که لوله ای تو خالی را در شکم گوسفند فرو کنند تا آماس رفع شود. در آن حوالی فقط یک نفر در این عمل پیچیده، خبره است: گابریل اوک. لابان تال^۱ در پی اوک می رود، اما او از آمدن سرباز می زند، مگر آن که خود بتسیع از او درخواست کند.

بتسیع با غروری جریحه دار شده، یادداشتی مؤدبانه برای او

1. Laban tall

می‌فرستد و از او خواهش می‌کند به یاری او بشتابد. مرد به موقع می‌رسد و بیش‌تر گله را نجات می‌دهد. آن‌گاه دختر از او می‌خواهد در خدمت او بماند و گابریل می‌پذیرد.

تفسیر: بیماری اتفاقی احشام بتسبیح، گابریل و دختر را بار دیگر به هم نزدیک می‌کند. علو طبع مرد دوباره آشکار می‌شود و خواننده یک بار دیگر متوجه احساسات واقعی دختر نسبت به او می‌شود. برخلاف نقطه آغاز بیماری گوسفندان و این حادثه نامحتمل که گابریل اوک تنها فردی است که می‌تواند بیماری را درمان کند. توصیف صحنه ابتدای گوسفندان و شیوه درمان آن‌ها در این فصل برخورددار از عناصر قدرتمند واقع‌گرایی است.

فصل بیست و دوم: انبار بزرگ و پشم‌چین‌ها

هنگام پشم‌چینی گوسفندان فرا می‌رسد و این کار در انبار بزرگ انجام می‌گیرد؛ بنایی عظیم با مقیاس‌های یک کلیسا. گابریل اوک ناظر کار پشم‌چینان است و هر جا لازم باشد، کمک می‌کند. وقتی او مشغول چیدن پشم یک میش است بتسبیح با او گرم صحبت می‌شود و از سرعت و مهارتش تعریف می‌کند، آن‌گاه گابریل به اوج سرور می‌رسد، اما وقتی بولدوود می‌آید و کمی بعد بتسبیح با او بیرون می‌رود، اندوهگین می‌شود. مردان همه معتقدند که آن دو به زودی با هم ازدواج می‌کنند. در غیبت آنان، یکی از کارگران می‌گوید که آن‌ها سخت به هم علاقه‌مندند و گابریل به شدت این موضوع را تکذیب می‌کند، اما بعد با اعتقاد به این که بتسبیح به راستی با بولدوود ازدواج خواهد کرد، در سکوت به کارش ادامه می‌دهد.

تفسیر: یک توصیف واقعی دیگر - این بار دربارهٔ عملیات پشم‌چینی گوسفندان - وسیله‌ای است برای تحولات بیش‌تر در رابطهٔ دختر با اوک و بولدوود. اولی لحظه‌ای طعم شادی را می‌چشد، دومی با ورود

خود بر این حالت شادی و جو عمومی سایه می افکند. این صحنه همچنین به جهت اظهارات روستاییان سودمند است، زیرا به وسیله این اظهارات، خواننده از ماهیت شخصیت های اصلی و نیز رسوم محلی آگاه تر می شود.

فصل بیست و سوم: شامگاه - دومین ابراز عشق

بتسبیع در سر میز شام پشم چینی می نشیند و از گابریل دعوت می کند که در جایگاه افتخاری بنشیند، اما بولدوود ظاهر می شود و گابریل به ناچار جایش را به او واگذار می کند. پس از شام جان گوگان آواز می خواند، و بعد از این که دیگران را هم به خواندن ترغیب می کند، از بتسبیع می خواهد که او هم آواز بخواند: دختر به همراهی فلوت گابریل، ترانه "کرانه های آلن واتر" را اجرا می کند. بولدوود هم با صدای بم خود به آرامی او را همراهی می کند. پس از این ترانه، بتسبیع و بولدوود اتاق را ترک می کنند و مردها به طرف خانه شان راه می افتند. در خانه اربابی، بتسبیع به بولدوود می گوید که سعی می کند دوستش بدارد و اگر بتواند برای او زن خوبی باشد، با او ازدواج خواهد کرد، اما مرد باید به او چند هفته دیگر فرصت تصمیم گیری دهد. قول می دهد که تا هنگام درو به او پاسخ دهد.

تفسیر: شام سنتی پشم چینی به خوبی توصیف شده است. اما شادمانی آن با تحت الشعاع قرار گرفتن گابریل توسط بولدوود پایان می گیرد. گابریل با حالتی سمبولیک جایگاه افتخاری را به رقیب وامی گذارد، و هر چند موسیقی که آن سه اجرا می کنند، هماهنگی دارد، بتسبیع کمی بعد این هماهنگی را بر هم می زند و تحت تأثیر احساسات رمانتیک و نه محبت واقعی، امیدهای بولدوود را برای پیوند با او بیش تر می کند.

پایان فصل بیست و سوم

در روز دوازدهم

فصل بیست و چهارم: همان شب - سروستان

بتسبع از زمان اخراج مباشرش، مسئولیت سرکشی شبانه مزرعه را شخصاً به عهده گرفته است. پس از شام مراسم پشم‌چینی نیز طبق معمول به سرکشی می‌رود. همچنان که او در سروستان قدم می‌زند، مردی از جهت مقابل در امتداد همان جاده نزدیک می‌شود و در حالی که از کنار هم می‌گذرند، لباس زن به مهمیز او گیر می‌کند. سرباز زیر نور فانوس دختر به رها کردن لباس او می‌پردازد، اما هیچ عجله‌ای در این کار به خرج نمی‌دهد و در حین کار به تحسین زیبایی او می‌پردازد، خودش را به عنوان گروهبان تروی معرفی می‌کند و می‌گوید که در ودربری اقامت دارد. بتسبع از جسارت او دستپاچه می‌شود و وقتی مرد سرانجام لباسش را رها می‌کند به خداحافظی او پاسخی نمی‌دهد. پس از بازگشت به خانه اربابی، لیدی را در جریان این برخورد می‌گذارد و از طریق او پی می‌برد که تروی از خانواده‌ای اصیل است، اما استعدادهایش را تلف کرده. بتسبع در خلوت از تندی خود با تروی پشیمان است، و مدام به یاد می‌آورد که او چه گونه زیبایی‌اش را می‌ستود - کاری که بولدوود هرگز انجام نداده بود.

تفسیر: واضح است که بتسبع به رغم خشم آنی‌اش، تحت تأثیر خوش رفتاری و ستایش‌های تروی قرار گرفته است. گزارش رمانتیک لیدی درباره‌ی اصل و نسب و سابقه‌ی افسر به تصور دختر از او، به عنوان سلحشوری زن‌پسند دامن می‌زند و او را نسبت به تلاش‌های آنی مرد پذیراتر می‌کند.

این نخستین درگیری مستقیم تروی با یکی از شخصیت‌های اصلی رمان است، و بتسبع هنوز از رابطه او با فانی رابین اطلاع ندارد.

فصل بیست و پنجم: توصیف آشنای جدید

گروهبان تروی مردی است که فقط به امروز فکر می‌کند و هیچ در

قید و بند وجدان و خاطرات گذشته نیست و در مورد آینده و نیاز به دوران‌دیشی کاملاً بی‌خیال است. مردی است همیشه سرخوش که به حقیقت توجهی ندارد و بی‌شرمانه به زنان دروغ می‌گوید. به سبب تحصیلاتش چرب زبان است و شیوا و دلپذیر سخن می‌گوید. معمولاً درباره‌ی خودش یا برای ستایش فرد مورد توجهش اصولاً رفتار عادلانه با زنان را ناممکن می‌داند، و معتقد است که زنان را باید ستود و یا دشنام داد.

دو هفته پس از مراسم پشم‌چینی، بتسبع تروی را همراه کارگزارانش در مزرعه می‌بیند که برای گذران وقت در کار درو به آنان یاری می‌رساند. با دیدن بتسبع، تروی به نزدیک او می‌آید. می‌شود. چهره‌ی زن گلگون می‌شود، اما برای پرهیز از او اقدامی نمی‌کند.

تفسیر: توصیف مفصل درباره‌ی تروی با ارائه توضیحاتی در رابطه با دیگر شخصیت‌های عمده رمان تفاوت بارز دارد. چرا که آنان به تدریج از خلال داستان مشخص می‌شوند و تصور بسیاری از خصائل آن‌ها به تخیل خواننده واگذار می‌شود. هاردی می‌خواهد درباره‌ی تروی هیچ توهمی نداشته باشیم، و او را صریحاً به عنوان یک شباد توصیف می‌کند. شبادی دوست داشتنی. اما به هر حال شباد و هوسباز.

فصل بیست و ششم: صحنه‌ای در حاشیه‌ی علفزار

تروی بتسبع را "ملکه بازار ذرت" خطاب می‌کند و می‌گوید که قصد دارد از او به خاطر جسارتش در نخستین برخورد، پوزش بخواهد، اما همچنان به ستایش او ادامه می‌دهد؛ هر چند بتسبع می‌کوشد او را بازدارد، تروی پی می‌برد که بر او تأثیر گذاشته است. به او می‌گوید که هنگ او تا یک ماه دیگر از آن جا می‌رود و از همان نگاه اول به او دل‌باخته است.

بتسبع با بی‌حوصلگی می‌گوید دیگر نمی‌خواهد با او شنیدن

حرف‌های او و قتش را هدر دهد. تروی که متوجه شده دختر ساعت ندارد، ساعت خودش را به او تعارف می‌کند - ساعتی زیبا و طلایی با تاج نجیب زاده *سورن* و این کلام *Cedit amor rebus* (عشق به سرنوشت تن درمی‌دهد) که آخرین بازمانده خاندانی اشرافی به او اعطا کرده بود. بتسبیع این حرکت نسنجیده را رد می‌کند، اما به او اجازه می‌دهد که در مدت باقی مانده اقامتش در ودربری در کشتزارهای او کار کند و گاه با او سخن گوید.

تفسیر: گویی به منظور تأثیر وصف شخصیتی که در فصل پیش ارائه شده بود، تروی در این جا با ترتیب دادن ملاقاتی با تسبیع و ستایش از او به لحنی اغراق‌آمیز، نمونه‌ای بارز از جرب‌زبانی لگام گسیخته و بی‌پروایش را به نمایش می‌گذارد. دختر که معصوم‌تر از آن است که گمان برد دلبستگی مردی بیش‌تر به خاطر مزرعه اوست تا خودش. از ستایش‌های او کاملاً گیج شده و آشکارا از سخنان او بیش‌تر از آن لذت می‌برد که آن را متوقف کند.

فصل بیست و هفتم: کندوسازی برای زنبوران

روز بعد بتسبیع با مشاهده تعدادی زنبور در باغش تصمیم می‌گیرد خودش آن‌ها را در کندو کند، زیرا همه کارگزارانش در مزارع یونجه هستند. از نردبانی بالا می‌رود و می‌خواهد کار را آغاز کند که تروی سر می‌رسد و پیشنهاد می‌دهد که به جای او کار را انجام دهد. در پایان کار، افسر شکایت می‌کند که نگهداشتن کندوها بازویش را پس از یک هفته تمرین شمشیربازی به درد آورده است. بتسبیع هیچ تجربه‌ای از این مشق نظامی ندارد، و تروی پیشنهاد می‌کند که همان شب نمایشی از شمشیربازی به او نشان دهد. دختر ابتدا از قرار ملاقات گذاشتن با او

امتناع می‌کند، اما تسلیم می‌شود و رضایت می‌دهد که مخفیانه ملاقاتش کند - اما فقط برای مدتی کوتاه.

تفسیر: در این فصل هاردی ماهرانه نشان می‌دهد که بتسبع به سبب شیفتگی‌اش در قبال تروی، چقدر ضعیف شده است - ضعیفی که با اطمینان و خونسردی او نسبت به مردان دیگر تفاوت چشمگیری دارد. تروی قادر است او را تقریباً به هر کاری ترغیب کند.

بوته خارتوت که تروی هنگام پوشیدن حفاظ پیش از درگندو کردن زنبوران کلاهش را با حالتی بی‌خیال در آن می‌اندازد، حالتی ظریف و سمبولیک دارد.

فصل بیست و هشتم: محوطه خالی در میان سرخس‌ها

بتسبع مطابق قرار با تروی در قطعه زمینی محصور در میان سرخس‌ها ملاقات می‌کند. در پایان نمایش شمشیربازی، تروی از او می‌خواهد که کاملاً بی‌حرکت بماند تا او مهارت خود را با حرکات سریع شمشیر در اطراف او به نمایش بگذارد. دختر شجاعانه اجازه این کار را می‌دهد و تروی شهامتش را تحسین می‌کند. آن‌گاه مرد حلقه‌ای از گیسوی دختر را که با شمشیر بسیار تیزش بریده بود، نشان می‌دهد و اشاره می‌کند که نمایشی که دختر به او اجازه اجرایش را داده بود، بالقوه چقدر خطرناک است. مرد حلقه گیسو را در جیب می‌گذارد و به سرعت در بوته‌زار ناپدید می‌شود. بتسبع آشفته خاطر احساس می‌کند که گناه بزرگی مرتکب شده است.

تفسیر: تروی در این جا تردستی خود را به نمایش می‌گذارد. نه تنها در شمشیربازی، بلکه در رابطه با زنان - بتسبع را با چیره دستی خود تحت تأثیر قرار می‌دهد و با حرکتی که می‌داند مایه انزجار هیچ زنی نیست، یک حلقه گیسوی او را می‌دزدد، و این کار درآمدی است بر بی‌پرواترین گستاخی‌اش. یعنی بوسیدن. عملی توهین‌آمیز که او حاضر است ریسک کند به شرطی که به جالاکای بگریزد و تا هنگامی که

واکنش فوری زن فروکش نکرده، آفتابی نشود.

فصل بیست و نهم: جزییات پیاده‌روی در شفق

گابریل اوک از رابطهٔ بتسبع با تروی آگاه است و چون تروی را به عنوان آدم مشکوکی می‌شناسد، تصمیم می‌گیرد با خانم صحبت کند. شبی در جنگل سر راه او قرار می‌گیرد و از ازدواج موعودش با بولدوود سخن به میان می‌آورد. بتسبع پاسخ می‌دهد ازدواجی در کار نخواهد بود. اوک صادقانه می‌گوید که از آشنایی بتسبع با تروی متأسف است مردی که اصلاً ارزش او را ندارد.

در دفاع از شخصیت تروی، زن می‌گوید که او به طور مرتب به کلیسا می‌رود، اما مخفیانه از دری که به برج راه دارد وارد می‌شود و نادیده در تالار می‌نشیند. خشمگین از دخالت او، زن می‌خواهد دوباره او را از کار برکنار کند، اما گابریل نیاز زن را به مهارتش به او یادآور می‌شود و زن حرفش را پس می‌گیرد، و هر یک به راه خود می‌رود، بتسبع به دیدار تروی می‌رود، و گابریل راهی کلیسا می‌شود و بی‌درنگ اطمینان می‌یابد که ادعای تروی مبنی بر ورود از در برج یکی دیگر از دروغ‌های اوست، چرا که آشکار است که از آن در، سال‌هاست هیچ استفاده‌ای نشده.

تفسیر: بر شخصیت استوار و قایل اعتماد اوک در این فصل تأکید می‌شود و از برخورد با خانم ارباب سرافراز بیرون می‌آید. با این همه، تلاش برای خنثی کردن نفوذ ننگین تروی، با یادآوری چشم انتظار بودن بولدوود برای دختر بی‌ثمر می‌ماند. اگر او با خلوص از مهر خودش گفته بود، دختر تمایل بیش‌تری برای گوش کردن می‌داشت. هاردی بار دیگر درک روانشناسی خود و فقدان آن را در شخصیت‌های اصلی خود می‌نمایاند، شخصیت‌هایی که همگی به جز تروی کاملاً بی‌تزویر و ندانم‌کارند.

فصل سی‌ام: گونه‌های داغ و چشمان اشکبار

آن شب بتسبیح پس از وداع با تروی که به مدت دو روز به بث^۱ می‌رود، به خانه باز می‌گردد. نامه‌ای به بولدوود می‌نویسد و می‌گوید که نمی‌تواند به ازدواج او درآید. در آشپزخانه اتفاقی می‌شنود که خدمتکارانش درباره ازدواج او با تروی صحبت می‌کنند. وارد می‌شود و اعلام می‌کند که از تروی نفرت دارد - احساسی که فوراً از سوی خدمه تایید می‌شود - اما در مقابل انتقادات آن‌ها به دفاع از مرد می‌شتابد. در خلوت و تنهایی با لیدی، بتسبیح اعتراف می‌کند که در واقع دلباخته تروی است و دلش می‌خواهد مطمئن شود که او به آن بدی‌ها که مردم فکر می‌کنند نیست. لیدی بی‌طرف است، اما قول می‌دهد راز خانمش را فاش نکند.

تفسیر: هاردی با ایجاد صحنه بحث او با افرادی که به او علاقه‌مندند و به تروی هیچ علاقه‌ای ندارند، به زیرکی آشفتنگی بتسبیح را نشان می‌دهد. هر چند دختر به عشقش نسبت به تروی اعتراف کرده و خودش را واداشته به بولدوود نامه بنویسد و امید او را برای ازدواج از بین ببرد، اما عمیقاً اندوهگین است. زیرا درک می‌کند که قضاوت اوک و خدمتکاران در باره ارزیابی تروی صحیح است. اما با این حال حاضر نیست در مورد تروی فکر بدی به سر راه دهد.

فصل سی‌ویکم: سرزنش - خشم

بتسبیح پیش‌بینی می‌کند که بولدوود ممکن است برگردد تا شخصاً به نامه او پاسخ دهد، و به قصد پرهیز از او، تصمیم می‌گیرد به دیدار لیدی برود که برای چند روز به خانه خواهرش رفته است، اما سر راه به

بولدوود برمی خورد، و مرد به او همچنان ابراز عشق می کند و از او می خواهد که او را از خود نرانند. مرد به یادش می آورد که چه گونه دختر در ابتدا علاقه او را برانگیخته بود. بتسبیع فقط از او پوزش می خواهد، اما باز هم درخواست او را رد می کند، آن گاه مرد با خشم، شیفتگی دختر را نسبت به تروی و بی بندوباری او را به یاد انتقاد می گیرد. بتسبیع برای رد این تهمت ها اقدامی نمی کند و مرد خشمگانه هشدار می دهد که انتقامش را از تروی می گیرد و وقتی به راه خود می رود بتسبیع نگران جان تروی می شود.

تفسیر: خشم و آزرده گی بولدوود فابل درک است. اما عدم خویشتنداری اش هنگام صحبت با تسبیع نمایانگر نقص مهلک اوست، نقصی که پیامدهایی رقت بار در بر خواهد داشت. واقعیت عشق بتسبیع نسبت به تروی هنگام نگرانی او پس از شنیدن تهدیدهای بولدوود آشکارتر می شود.

فصل سی و دوم: شب - سم کوبی اسپان

مری آن، تنها شخص باقی مانده در خانه اربابی - طی شب سر و صدایی می شنود و گمان می کند که یک کولی در صدد دزدیدن یکی از اسب هاست. به خانه جان کوگان - که خانه گابریل اوک هم هست - می رود و بیدارشان می کند. آن ها کولی سوار بر اسب را تعقیب می کنند، اما هنگامی که به راهدار خانه ای می رسند پی می برند که بتسبیع به دنبال اسب و کالسکه اش به خانه بازگشته.

زن بدون هیچ گونه تفکری تصمیم گرفته بود به بث برود. اوک و کوگان به خانه برمی گردند و توافق می کنند که درباره اتفاق عجیب آن شب با هیچ کس دیگر سخن نگویند. قصد بتسبیع آن است که تروی را از تهدیدهای بولدوود آگاه سازد و او را متقاعد کند که در بث بماند و دیگر او را نبینند. امیدوار است که در انجام این کار موفق شود و به موقع

به ودربری برگردد چنان که انگار از دیدار لیدی بازگشته است.

تفسیر: صحنه به اصطلاح دزدی و تعقیب دزد توسط گابریل و کوگان سرشار از، هیجان، راز و دلهره است. افشای این که بتسبع به آرامی یکی از اسب‌هایش را برده، نوعی ضد اوج است. اما سبب می‌شود اوک از تمام حرکات دختر، و اگر نه از انگیزه او، اطلاع یابد.

فصل سی و سوم: در آفتاب - جلودار

بتسبع پس از یک هفته غیبت، به مزرعه پیغام می‌فرستد که کارش در بٹ چند روز دیگر طول می‌کشد. یک هفته می‌گذرد و یک روز که مردها مشغول درو هستند، کینی بال می‌آید و هیجان زده اعلام می‌کند که طی مدتی که به خاطر انگشت زخمی‌اش از کار معاف بوده، به بٹ رفته و در آن جا دوشیزه اوردین را همراه با یک سرباز دیده است. داستان او با جزییات مشروح جنبه‌هایی از اجتماع شهری که ذهنیت روستایی و بی تجربه او را تحت تأثیر قرار داده، همراه است. اوک پس از شنیدن این خبر، متفکرانه به کارش ادامه می‌دهد. اندرز کوگان را می‌پذیرد که چون بتسبع از آن او نمی‌تواند باشد، پس او نباید اهمیت دهد که دل‌داده کیست.

تفسیر: این فصل با پی‌گیری روایت از ریان یکی از شخصیت‌های فرعی تر همراه با تفسیرهایی از همسرایان روستایی از نمونه‌های درخشان طنز نویسی هاردی است.

تفسیرهای اجتماعی ارائه شده در این فصل نیز ارزشمند است. درباره بیماری‌های جزیی که به کارگران فرصت تفریح و فراغت می‌دهد، و درباره مراسم و لباس‌های گوناگون در کلیساهای مختلف یک صد سال پیش. هراس کینی بال از سوگند خوردن مبنی بر این که بتسبع را در بٹ دیده، کافی است که اوک پریشان‌خاطر درباره امیدوار شود که بال اشتباه کرده. اما هیچ‌کس دیگر درباره فعالیت‌های خانم ارباب شکی به دل راه نمی‌دهد.

فصل سی و چهارم: بازگشت به خانه - یک حقه باز

پس از بازگشت بتسیع و لیدی به خانه، گابریل احساس آرامش می‌کند. بولدوود به خانه بتسیع می‌رود تا از رفتارش پوزش بخواهد، اما زن راهش نمی‌دهد. در بازگشت تروی را می‌بیند و سعی می‌کند او را به ازدواج با فانی رابین تشویق کند و وعده می‌دهد که اگر تروی با آن دختر ازدواج کند، با کمک مالی به فانی هرگز نگذارد که آن‌ها تنگدست باشند. تروی گستاخانه اقرار می‌کند که فانی را به بتسیع ترجیح می‌دهد، آن وقت با دیدن بتسیع نزد او می‌رود و وانمود می‌کند که می‌خواهد ترکش کند. بولدوود وحشت زده می‌شنود که بتسیع به تروی می‌گوید خدمتکاران در خانه نیستند و او می‌تواند شب را بدون آن که دیده شود، در خانه اربابی بگذراند. تروی می‌گوید که می‌رود ساکش را برمی‌دارد و زود برمی‌گردد. بولدوود بار دیگر بر سرراه تروی می‌ایستد و التماس می‌کند که با بتسیع ازدواج کند، هرچه پول همراه دارد به او می‌دهد و قول می‌دهد پانصد پوند دیگر در روز عروسی به آن‌ها بپردازد. تروی او را به خانه بتسیع می‌برد و در آن جا روزنامه‌ای را به او نشان می‌دهد که خبر ازدواج آن دو را در بٹ چاپ کرده است. آن گاه تروی سرزنشگرانه پول بولدوود را به جاده پرتاب می‌کند و می‌گوید که آن قدر نابکار نیست که با ازدواج تجارت کند. بولدوود با خشم شدید سوگند می‌خورد که مجازاتش کند.

تفسیر: خشونت بولدوود در برخورد اتفاقی‌اش با تروی مایهٔ تمسخر او می‌شود و سرباز شیربانه از دامن زدن به رنج و درد او لذت می‌برد. چه از اصول اخلاقی او درباره ازدواج بیزار است و نیز طبعا از بی‌ارزشی شخصیت خودش در نظر بولدوود آزرده به نظر می‌رسد.

فصل سی و پنجم: از پنجره فوقانی

صبح روز بعد که کوگان و اوک وارد خانه ارباب می‌شوند، تروی را پشت یکی از پنجره‌های فوقانی می‌بینند. کوگان به گابریل می‌گوید که تروی با خانم ازدواج کرده است. گابریل از این خبر ناراحت می‌شود. تروی از همان بالا به آن‌ها سلام می‌کند و درباره برخی قسمت‌های خانه که او قصد بازسازی‌اش را دارد، صحبت می‌کند. بعد از آن‌ها می‌پرسد که آیا در خانواده بولدوود نشانی از دیوانگی ندیده‌اند. کوگان به یاد می‌آورد که یکی از عموهای بولدوود آدم عجیب و غریبی بوده است، اما اطلاع قطعی ندارد. تروی به آن‌ها اطمینان می‌دهد که مغرور نیست و روابطش با آن‌ها باید محترمانه بماند، بعد نیم کرون به عنوان پاداش برایشان پرت می‌کند و مرخصشان می‌کند. گابریل برآشفته می‌شود، اما کوگان سکه را برمی‌دارد و به اوک نصیحت می‌کند که انزجارش را از تروی نشان ندهد. کمی جلوتر در راه با دیدن بولدوود به او سلام می‌کنند و گابریل متوجه می‌شود که او در لوای وقار و آرامش ظاهری‌اش چه رنجی می‌برد.

تفسیر: صراحتی که تروی در این فصل از خود نشان می‌دهد حاکی از آن است، که وضعیتی توصیف شده در فصل پیش که طی آن دو دل‌داده ظاهراً می‌خواستند رابطه جدیدشان را پنهان نگاه دارند، چه قدر ساختگی بوده است. تروی بی‌درنگ در نقش ارباب خانه فرو رفتند و حرف‌هایش درباره اصلاحات ساختمان نشان می‌دهد که او به خود حق همه کار را می‌دهد. پول پرتاب کردن او برای کوگان و اوک، سخن او را مبنی بر این که آدم مغروری نیست، نفی می‌کند. و واکنش اوک امکان بروز مشکلاتی را بین آن دو رقم می‌زند.

فصل سی و ششم: ثروت در خطر - عیاشی

طی شام مراسم درو، اوک به تروی هشدار می‌دهد که رعد و برق و

رگبار قریب الوقوع است و باید از خرمن‌ها مراقبت کرد. تروی به این راهنمایی اعتنایی نمی‌کند. هنگامی که گابریل عزم رفتن می‌کند، تروی برمی‌خیزد تا سخنرانی کند و می‌خواهد جشن درو را به جشن دیر هنگام عروسی‌اش ربط دهد. اعلام می‌کند که باید نوشیدنی به میهمانان تعارف شود، اما بتسبیع که می‌داند مردها به قدر کافی انگبین نوشیده‌اند، می‌کوشد او را منصرف کند. بار دیگر تروی این اندرز را نمی‌پذیرد، زنان را مرخص می‌کند و می‌گوید او و مردها به تنهایی جشن می‌گیرند - و وای به حال مردی که در این جشن و سرور شرکت نکند! بتسبیع برمی‌آشوبد، اما دیگر بحثی نمی‌کند و از آن جا می‌رود. اوک هم از خانه خارج می‌شود. سرراهش به خانه می‌بیند که نگرانی‌اش به جا بوده و باز می‌گردد تا خرمن‌ها را ببوشاند. حالا دیگر مردها مشغول خوشگذرانی شده‌اند، پس او دست تنها از محصول محافظت می‌کند.

تفسیر: این فصل سرشار از تقابلهاست: خرمن غنی گندم و جو که در معرض خطر باران یکشنبه است، جشن برداشت و عروسی که به سبب خوشگذرانی تباه می‌شود و مردی با وجدان و مردی بکندند. پس زمینه این تقابل‌ها توضیحات طبیعت است که با جزئیات معمول هاردی و شرح‌گیری از خوشگذرانی‌های روستایی همراه است. اوک نشان می‌دهد که بیش‌تر به محصولات مزرعه علاقه‌مند است تا به جشن و سرور. تروی نادان و سرسخت است و دلیلی نمی‌بیند که خوشگذرانی‌اش را به عقب بیندازد.

فصل سی و هفتم: طوفان - دوش به دوش هم

گابریل هنوز گرم کار است که طوفان درمی‌گیرد. بتسبیع بیرون می‌آید و کمکش می‌کند، به گرمی از کار او تشکر می‌کند و دلسردی‌اش را از اعمال و رفتار شوهرش پنهان نمی‌کند. محرمانه به گابریل می‌گوید که

تروی با برانگیختگی حسادت زنانه‌اش او را در شب وادار به ازدواج کرده. مدتی با هم کار می‌کنند و بعد گابریل دختر را به خانه می‌فرستد. دختر سپاسگزار از فداکاری گابریل به خانه می‌رود.

تفسیر: توفان زنده و جان‌دار توصیف شده و به طور همزمان نمادی از روشن شدن ذهن بتسبیع و آشفته‌گی عاطفی است. دگرگونی تدریجی او به وضوح مشاهده می‌شود. تندخویی سابق او نسبت به گابریل به سپاسگزاری و قدردانی مجدد نسبت به ارزش‌های او تبدیل می‌شود. شیفته‌گی دختر نسبت به تروی جایش را به سرخوردگی می‌دهد، و او به عنوان زنی قوی نمود می‌کند، زنی توانا به پذیرفتن ناملایمات زندگی و قادر به درک این که مشکلاتش ناشی از خطاهای خود اوست. تروی را مقصر نمی‌شمارد، هرچند از او مأیوس شده است.

فصل سی و هشتم: باران - دیدار دو گوشه‌گیر

گابریل هنوز مشغول کار روی انبارهاست که باران می‌گیرد و تا کار تمام شود او سراپا خیس می‌شود. وقتی به طرف خانه راه می‌افتد، می‌بیند که بقیه کارگران به همراه تروی از آغل بیرون می‌آیند و حتی در زیر باران هم هیچ یک به فکر انبار علوفه نیست. کمی جلوتر بولدوود را می‌بیند و می‌پرسد آیا محصولات او زیر پوشش است. بولدوود زار و نزار، اقرار می‌کند که فراموش کرده به کارگارش بگوید که غله را بپوشانند، اما چنان افسرده و سردرگریان است که انگار برایش اهمیتی ندارد که بیشتر غلاتش از بین برود. بدون هیچ اشاره دیگری به خسارت مالی خود، صحبت را عوض می‌کند و می‌گوید بتسبیع هرگز او را دست به سر نکرد، چون نامزد هم نبودند. بدبختی عمیق خود را فاش می‌کند و می‌گوید که اعتقادش را به رحمت الهی از دست داده، آرزوی مرگ می‌کند. سپس، توداری‌اش باز می‌گردد، و می‌گوید هیچ زنی برای مدت طولانی او را متأثر نکرده است. غیر مستقیم می‌گوید

که دختر را فراموش خواهد کرد، و اوک نباید این حرف‌ها را برای کسی بازگوید.

تفسیر: مهارت هاردی در خلق گفت و گوهای مناسب، سرخوردگی و افسردگی بولدوود را آشکار می‌کند. این موضوع با پارادوکس^۱ تکان دهنده^۲ اواخر فصل بارزتر می‌شود، آن جا که بولدوود این گونه توصیف می‌شود: "خودش را از حالت اعتمادی که به او دست داده بود، بیرزون کشید و... باز هم طبق معمول درونگرا شد." این فصل برنگرش‌های روستایی نیز پرتو می‌افکند. اوک یگانه فرد نگران غلات کارفرمایش است؛ نه تنها همکاران گیج گابریل اصلاً به فکر انبارها نیستند. بلکه بولدوود هم که از صدور دستورات غفلت کرده، ظاهراً کارگر کاردانی ندارد که به او یادآوری کند. وانگهی او حتی پیش‌بینی نمی‌کند که یکی از مردانش اقدامی برای محافظت محصول کرده باشد.

فصل سی و نهم: سرراه خانه - فریاد

تروی در عرض یک ماه بیش از صد پوند در شرط بندی مسابقات اسب دوانی باخت‌هاست، و یک روز شنبه در ماه اکتبر که آن‌ها از بازار برمی‌گردند، بتسبیج به بی‌پروایی او که ممکن است به قیمت از دست دادن مزرعه‌شان تمام شود، اعتراض می‌کند. مزد اعتراضاتش را رد می‌کند و می‌گوید اگر می‌دانست که دختر این قدر ترسوست هرگز با او ازدواج نمی‌کرد. فانی را بین از کنار کالسنکه آن‌ها می‌گذرد و می‌پرسد کارگاه کمترین شب‌ها چه ساعتی تعطیل می‌شود. وقتی تروی می‌گوید که نمی‌داند، زن صدایش را می‌شناسد و از هوش می‌رود. مرد پایین می‌پرد و به بتسبیج می‌گوید خودش به زن کمک می‌کند. بتسبیج چاره‌ای جز رفتن ندارد، چرا که تروی افسار را به دست او می‌دهد و می‌گوید که ساعت ده صبح دوشنبه به دیدارش می‌رود. پس از

1. Paradox

بازگشت به کالسه، اقرار می‌کند که آن زن را می‌شناسد، اما مدعی می‌شود که نامش را نمی‌داند. بتسبیح مشکوک است، اما سؤالاتش بر اثر یک سوگند تند متوقف می‌شود.

تفسیر: سرشت راستین تروی هرچه بیش‌تر برای دختر آشکار می‌شود. مرد با صرف هزینه‌های گزاف از پول زن، خدمت خود را در ارتش بازخرید کرده، مثل یک از باب روستایی لباس پوشیده، و به قماربازی پرداخته است. او نسبت به هراس زن از آینده و همچنین احساسات او به عنوان یک زن هیچ اعتنایی ندارد. وقتی می‌کوشد به فانی باری رساند، نشان می‌دهد که به خطاهای خود تا حدی آگاه است، اما او بزودتر از آن است که حقیقت موضوع را به زنش بگوید - فریب‌کاری که پیامدی ترازیک دربر خواهد داشت.

فصل چهارم: در شاهراه کستربریج

پیاده رفتن تا کستربریج برای فانی تلاش عذاب‌آوری است و هنگامی که ساعت ضربه یک را می‌نوازد و هنوز دو مایل دیگر راه در پیش دارد، از فرط خستگی ضعف می‌کند و تقلا می‌کند با نیروی اراده، اگر نه با قدرت جسمانی حرکت کند. در نیم مایلی مقصد باردیگر از پا می‌افتد، اما توسط سگ بزرگی که صورتش را می‌لیسد به هوش می‌آید. زن با تکیه دادن به سگ می‌تواند به راهش ادامه دهد و به این ترتیب کمی پیش از ساعت شش وارد کارگاه می‌شود، هر طور شیده زنگ در را می‌زند و روی پله‌ها از حال می‌رود. دختر را به داخل می‌برند و سگ را با پرتاب سنگ از آن جا می‌رانند.

تفسیر: اگرچه نگارش این فصل منوگراماتیک است، اما نمونه بارزی از توانایی هاردی در ایجاد فضای دلپره را به نمایش می‌گذارد. کارگاه و محل آن با ابهام شدید توصیف می‌شود و جمع سکنه آن آشکار می‌گردد، نه با جزئیات دیکنزی. بلکه تلویحاً: در این منطقه آرام و بیلاقی، آن‌ها قبل از ساعت شش برمی‌خیزند و به کار می‌پردازند.

آنان وقت کافی ندارند تا از منظره لذت ببرند. زیرا در استثمار مالکی هستند که اجاره یک سال را هم هرگز از دست نمی دهد و هیچ گاه به ذهنش خطور نمی کند که بخشی از ثروت خویش را به نیازمندان اعطا کند.

فصل چهل و یکم: سوءظن - کالسکه‌ای به دنبال فانی

شب بعد تروی از همسرش بیست پوند درخواست می‌کند و به شیوه‌ای حق به جانب انکار می‌کند که برای بدهی‌های شرط بندی‌های اسب‌دوانی به پول نیاز دارد، اما حاضر نیست احتیاجش را توضیح دهد، تا این که بتسبیع تصادفاً یک حلقه گیسوی زرد را که مرد در کیف ساعتش گذاشته بود، می‌بیند. آن گاه مرد اقرار می‌کند که گیسو از آن دختری است که او پیش از آشنایی با بتسبیع قصد ازدواج با او را داشت و این که او همان دختری است که شب پیش از کنارش گذشتند. بتسبیع پول را می‌دهد و تروی که گوشش به سرزنش‌های او بدهکار نیست، از نزد او می‌رود.

روز بعد بتسبیع به پیاده روی می‌رود و بولدوود، گابریل و ژوزف پورگراس^۱ را سرگرم بحثی جدی می‌بیند. پورگراس می‌آید و به زن خبر می‌دهد که فانی را بین در کستریج مرده است و بولدوود گاری فرستاده که جنازه دختر را برای تدفین به گورستان زادگاهش برگرداند. بتسبیع اصرار می‌کند که وظیفه اوست که این کار را به عهده گیرد، زیرا فانی خدمتکار عموی او بوده است، و ژوزف را با گاری‌ای نو می‌فرستد که جنازه دختر را بیاورد.

بتسبیع مشکوک می‌شود که فانی همان زنی است که آن‌ها سر راه دیدند، و لیدی به طور غیرمستقیم به شک او دامن می‌زند، زیرا فاش

1. Joseph Poorgrass

می‌کند که تروی از معشوق فانی به عنوان مردی از هنگ او صحبت کرده، مردی چنان همانند او که گاه آن‌ها را با هم عوضی می‌گیرند.

تفسیر: ازدواج بتسبیح نگون بخت در آستانه فروپاشی است. تروی به وضوح نشان می‌دهد که علاقه چندانی به او ندارد. زن هنوز دلبسته و پایبند اوست و اصرار می‌کند فقط از معایب او بیزار است. اما هنگامی که از رابطه شوهرش با فانی آگاه می‌شود احساساتش نسبت به تروی از بین می‌رود. هرچند هنوز نمی‌داند که فانی بجای هم برای تروی به دنیا آورده است.

فصل چهل و دوم: ژوزف و بارش - باکس هد^۱

کمی پیش از ساعت سه بعد از ظهر، ژوزف به کارگاه کستربریج می‌رسد. تابوت در گاری قرار می‌گیرد و کتیبه‌ای با گچ بر آن نوشته می‌شود. طبق دستور بتسبیح، ژوزف در اطراف تابوت گل و گیاه می‌گذارد و سفر بازگشت به ودربری را آغاز می‌کند. مه غلیظی منطقه را فرا می‌گیرد و ژوزف، در احاطه سکوت و هم‌انگیزی و تنها با زن مرده، مضطرب می‌شود. در میکده باکس هد تصمیم می‌گیرد با قدری آبجو روحیه‌اش را بازیابد، اما متأسفانه جان‌کوگان و مارک کلارک هم آن جا هستند و هنگامی که گابریل اوک در ساعت شش وارد می‌شود، ژوزف دیگر چنان مست شده که قادر به ادامه سفر نیست. اوک گاری را به ودربری برمی‌گرداند، اما گواهی فوت نزد ژوزف است و به ناچار مراسم تدفین تا صبح روز بعد به تعویق می‌افتد. تابوت را در اتاق کوچکی در خانه ارباب قرار می‌دهند.

اوک کتیبه گچی "فانی رابین و فرزند" را می‌بیند و برای این که بتسبیح درد بیش‌تری نکشد، دو کلمه آخر را پاک می‌کند.

تفسیر: مه پاییزی و ضعف پورگراس در برابر مشروب موجب تعویق خاکسپاری می شود و امکان مطلع شدن بتسبیح از همه حقایق سرنوشت فانی را فراهم می کند. تلاش گابریل برای پنهان داشتن این راز ناشی از حسن نیت است، اما خواننده می داند که این راز باید برملا شود و هاردی به این وسیله اطمینان حاصل می کند که خوانندگان حتماً شماره بعد پاورقی را می خوانند.

با گفت وگویی پر نشاط روستاییان درباره مسائل گوناگون و ترغیب ژوزف بی نوا به این که مدت بیش تری از آن چه قصد دارد در میکند بماند و مشروب بیش تری بنوشد، صحنه ای شاد در این حادثه ملالت بار ایجاد می شود. آنان به این نتیجه می رسند که پروتستان ها برای ورود به بهشت تلاش بیش تری می کنند، اما در عین حال به محض این که کلیسای رسمی را ترک می گویند، برای آن که پاداش خود را به دست آورند، جاسوسی پلیس را می کنند.

فصل چهل و سوم: انتقام فانی

بتسبیح که در انتظار شوهرش تا دیر وقت بیدار نشسته، از لیدی این شایعه را می شنود که فانی پیش از مرگ نوزادی به دنیا آورده است. بتسبیح به امید مشورت به کلبه اوک می رود، اما او در طبقه بالا است و مزاحمش نمی شود. به خانه برمی گردد و تصمیم می گیرد با گشودن در تابوت حقیقت را دریابد، و چنین می کند و با مشاهده فانی که نوزادی نیز در کنارش آرمیده از فرط اندوه و حسادت دیوانه می شود. در یک آن فکر خودکشی در ذهنش جان می گیرد، بعد با مهربانی در اطراف سر فانی گل می گذارد. تروی می رسد و عمیقاً متأثر و متأسف به نظر می رسد، بر چهره فانی بوسه می زند و با این کار بار دیگر حسادت زن را برمی انگیزد. با سنگدلی زن را کنار می زند و می گوید هیچ ارزشی برایش قابل نیست.

تفسیر: عواطف بتسبیح در این فصل به خوبی توصیف می‌شود و با واکنش او نسبت به عطوفت مرد در قبال زن رنج دیده، وابستگی محض او به تروی بارزتر می‌شود. با این همه، ارزش این عطوفت با خشونت و بی‌رحمی‌اش در قبال همسرش به کلی از میان می‌رود. مرد غرق در خودفریبی و ترحم کاذب، درد و پریشانی زن را به هیچ وجه درک نمی‌کند و زن را به اشتباه متهم می‌کند که او را فریفته، وگرنه او، به ادعای خودش، وظیفه‌اش را انجام می‌داد و با فانی ازدواج می‌کرد. تروی عادت دارد که واقعیات ناخوشایند را با خیالبافی‌های رمانتیک به منظور فریب دیگران از بین ببرد، او نمی‌تواند با حقایق مربوط به خودش روبرو شود و ناگزیر نقصی‌رات خود را به گردن دیگران می‌اندازد.

فصل چهل و چهارم: زیر درخت - واکنش

با شنیدن سخنان بی‌رحمانه تروی، بتسبیح از خانه‌اش بیرون می‌دود و همچنان به دویدن ادامه می‌دهد تا به بیشه‌زاری می‌رسد، همانجا می‌نشیند و خودش را با سرخس‌ها می‌پوشاند، نا آرام است و در پریشان حالی به خواب می‌رود تا این که در سپیده دم با سر و صدای حیوانات و فعالیت‌های مزرعه کاملاً بیدار می‌شود. لیدی در آن جا پیدایش می‌کند و می‌گوید تروی از خانه رفته و تابوت فانی را به زودی برای تدفین بیرون می‌آورند. در بیشه قدم می‌زنند تا این که لیدی گزارش می‌دهد که جنازه از خانه بیرون آورده شده. آن گاه زن به خانه برمی‌گردد و به اتاق زیرشیروانی نقل مکان می‌کند و می‌خواهد همان جا بماند. برای وقت گذرانی برآن می‌شود که تعدادی از کتاب‌های قدیمی عمویش را بخواند. لیدی که حالا محرم راز خانم شده است، به او اطلاع می‌دهد که یک سنگ مزار باشکوه به صحن کلیسا آورده شده، اما نمی‌داند که برای گور کیست.

تفسیر: در این فصل، انعطاف و نیروی ذاتی بتسبیع هویدا می‌شود. پس از گذراندن شبی در بیرون خانه، با آوای بیدار شدن جانوران در سحرگاه به هیجان می‌آید، و از گفت و گویش با لیدی مشخص می‌شود که از حالت شوکه درآمده است. فکر گریختن از تروی را رد می‌کند، گوشه‌گیری و وقت‌گذرانی مرسوم زنانه همچون دوزندگی را نمی‌پذیرد، و پس از درنظر گرفتن چند اثر ادبی جدی، به خواندن‌های شاد و سبک و مناسب زنی به سن و سال و روحیه او، رو می‌آورد.

فصل چهل و پنجم: رمانتیزم تروی

افکار و رفتار تروی طی بیست و چهار ساعت گذشته توصیف می‌شود - خشم او از فانی به خاطر نیامدن سر قرار در کستربریج تا پشیمانی‌اش از دیدن جنازه پس از بازگشت به خانه. هنگامی که بتسبیع از خانه بیرون دوید، او تابوت فانی را بست، به مزار او رفت و سپس راهی کستربریج شد تا با پولی که روز قبل به خاطر کمک به فانی از بتسبیع گرفته بود، مجلل‌ترین سنگ مزار ممکن را سفارش دهد. در کستربریج پیاز گل هم خریده بود و حالا آن‌ها را زیر نور فانوس می‌کارد. وقتی باران می‌گیرد، او در ایوان کلیسا پناه می‌گیرد و همان جا به خواب می‌رود.

تفسیر: حالا تروی به طرزی کنایه‌آمیز و سواس آن دارد که گناه خود را در قبال دختر جبران کند - هرچند که دیگر کار از کار گذشته است - و در همان حال زن خود را بیچاره می‌کند. با درنظر گرفتن این که با پول همسرش این عمل بیهوده را در حق فانی انجام می‌دهد، کنایه شدت پیش‌تری می‌یابد، اما او هم از شرافت بویی برده است: قول داده بود که قمار نکند و به قولش وفا می‌کند. با این که از حاضر نشدن فانی در سر قرار دوشنبه صبح تلخ کام است. به این ترتیب هاردی ترتیبی می‌دهد که تروی پول لازم را برای این اقدام سخاوتمندانه، اما بیهوده

در اختیار داشته باشد.

فصل چهل و ششم: ناودان و جریان پرشتاب آن

طی آن شب باران سیل آسا فرو می بارد، از سر ناودان در گوشه کلیسا بیرون می ریزد و به قبر تازه کنده شده، سرازیر می شود، پیازهای گل را می کند و در میان سنگ های دور مزار فانی در صحن کلیسا باتلاقی از گل و لای ایجاد می کند. آفتاب برآمده است که تروی بیدار می شود و می رود که کارکشت پیازها را تمام کند، اما وقتی می بیند که طبیعت چه طور تلاش های شب قبل او را خراب کرده، به شدت آزرده می شود. دست پروردگار را در خنثی کردن نیاتش می بیند و تصمیم می گیرد برای همیشه از و دربری برود.

لیدی، بتسبع را بیدار می کند و به او می گوید که اوک رفته است تا درباره سر و صدای غریبی که شب پیش از کلیسا به گوش رسیده، تحقیق کند و می افزاید که تروی هم ظاهراً به بادماوث^۱ رفته است. بتسبع تصمیم می گیرد کمی پیاده روی کند و بر سر مزار فانی می رود و در آن جا گابریل اوک را می بیند. کتیبه ساده تروی را بی هیچ تفسیری می خوانند، بعد بتسبع پیاز گل هایی را که تروی خریده بود، می کارد، و دستور می دهد که دهانه ناودان طوری تنظیم شود که دیگر مزار زیر سیل نرود.

تفسیر: به روال معمول زمان های هاردی. تقدیر در این فصل جریان حوادث را تعیین می کند و موجب پایان گیری رابطه نزدیک تروی و بتسبع می شود. اما هاردی در ساختن این فصل دقت لازم را به کار نمی برد: نشان می دهد که تروی بعد از برآمدن آفتاب بیدار می شود. (و چون در اواخر پاییز است می دانیم که از صبح دیری گذشته است.) اما

1. Budmouth

بعد می خواهد خوانندگان باور کنند که وقتی تروی به قصد بادمآو
راه می افتد روستایان هنوز در خواب اند!

تحول و تطور شخصیت زن در گیر و دار مصائب، از خلال رفتار
او نمایان می شود. خودخواهی اش کم تر شده و به سرعت خود را با
زوال ازدواجش وفق می دهد.

آموزش معماری هاردی یار دیگر او را قادر می سازد که شرح
گیری دیگری از صنعت ساختمان ارائه دهد.

فصل چهل و هفتم: ماجرای ساحل

تروی به ساحل نزدیک بادمآو می رسد و قصد آب تنی می کند.
امواج او را به درون دریا می کشد و او مرگ را به چشم می بیند تا این که
از بخت خوش قایقی از کنارش می گذرد و او را از آب می گیرد. بعد او
را به کشتی مادر که شب را در لنگرگاه پهلوی گرفته، می برند.

تفسیر: هاردی ناچار است ناپدید شدن تروی و پذیرفتن نهایی مرگ
او را از سوی بتسج باور کردنی جلوه دهد. بنابراین با آفریدن چنین
ماجراجویی سعی بر آن دارد تا خوانندگان حقیقت را بدانند و در انتظار
درگیری های آتی باشند. حال آن که هیچ کس در و دربری یا کستربرج
شک ندارد که تروی غرق شده است. پرداخت این حادثه ساختگی به
نظر می رسد، خاصه آن که به یاد آوریم که ماجرا ظاهراً در اواخر سال
روی می دهد. هنگامی که دمای هوا، حتی در روزهای آفتابی، پایین
است.

فصل چهل و هشتم: شک برانگیخته می شود - شک ادامه می یابد

بتسج به از دست دادن اجاره مزرعه تن در داده است، زیرا اطمینان دارد
که تروی نخواهد توانست اجاره را در موعدش، ژانویه، بپردازد. آن گاه
روز شنبه هفته بعد در کستربرج مطلع می شود که تروی غرق شده
است. از شنیدن این خبر از هوش می رود و بولدوود که اتفاقاً در همان

نزدیکی حضور دارد، او را بلند می‌کند. مرد پیشنهاد می‌کند او را بنا کالسکه خودش تا خانه برساند، اما زن نمی‌پذیرد و خودش به تنهایی برمی‌گردد. شایعه مرگ تروی به مزرعه رسیده است و لیدی پیشنهاد می‌کند که لباس سوگواری تهیه کنند. بتسیع می‌گوید این کار ضرورت ندارد چه او اطمینان دارد که تروی هنوز زنده است.

دوشنبه بعد، لباس‌های تروی تحویل مزرعه می‌شود و به بتسیع می‌گویند که دکتر اهل بادماوث، تروی را دیده بود که توسط جریان آب به دریا برده می‌شد. آن‌گاه بتسیع مرگ شوهرش را می‌پذیرد و فکر می‌کند شاید او عمداً خودکشی کرده تا به فانی پیوندد.

تفسیر: غرق شدن فرضی تروی به بتسیع اجازه می‌دهد زندگی‌اش را سر و سامان دهد. ظاهراً تقدیر با او مهربان‌تر رفتار می‌کند، اما خواننده می‌داند که تروی احتمالاً در یک زمان نامناسب ظاهر خواهد شد. به این طریق هاردی علاقه خوانندگان عمداً زن خود را برمی‌انگیزد و اشتیاق آن‌ها را نسبت به رمانش ارضا می‌کند. ظرافت قانون پیرامون اجاره مزرعه بتسیع مبهم است و گویی فقط برای این آورده شده که از امکان بروز مصیبت‌های بیش‌تر برای زن حکایت کند.

فصل چهل و نهم: پیشرفت اوک - امید زندگی

حدود یک سال گذشته است. حالا اوک رسماً عنوان مباشر مزرعه بتسیع را دارد. دختر کنج عزلت‌گزیده و فقط علاقه‌ای سطحی به اداره آن نشان می‌دهد. بولدوود هم گوشه‌گیر شده و از روی نیاز، از اوک می‌خواهد که مزرعه او را هم اداره کند. بتسیع با این موضوع موافقت می‌کند - هرچند با اکراه - با این همه، گابریل با در اختیار داشتن اسبی برای استفاده انحصاری خودش، توانایی انجام امور محوله را دارد.

پیشرفت اوک به ناگزیر شایعات و غیبت‌هایی در پی دارد: بعضی‌ها می‌گویند خودش را می‌گیرد، بعضی دیگر او را خسیس می‌خوانند

چون به رغم داشتن وضع مالی بهتر همچنان در کلبه قدیمی اش زندگی ساده‌ای را می‌گذرانند.

بولدوود باردیگر امید پیوند با بتسیع را به دل راه می‌دهد، اما لیدی به او می‌گوید که بانویش در فکر ازدواج مجدد نیست و به هر حال تا شش سال دیگر چنین خیالی ندارد - یعنی تا هفت سال پس از ناپدید شدن تروی.

تفسیر: حالا که تروی از سر راه کنار رفته و دوازده ماه هم گذشته است (مدت زمانی که از نظر ویکتوریایی‌ها لازم بود تا یک بیوه بتواند دوباره ازدواج کند) هم اوک و هم بولدوود می‌توانند علاقه‌ای مشروع به خانم ارباب داشته باشند. به این ترتیب هاردی اوضاع را به شرایط اوایل داستان برمی‌گرداند، با این تفاوت که بتسیع به سبب تجربیاتش نسبت به ازدواج بی‌میل شده است. هاردی به این مسأله، این معضل قانونی را نیز می‌افزاید که مرگ تروی هنوز یک فرضیه است و زن او فقط پس از گذشت هفت سال از غیبت شوهر می‌تواند دوباره ازدواج کند.

خوانندگان هاردی - و چه بسا خود او - یقیناً خیال ادامه نامحدود سریال بتسیع آوردین را در سر داشته‌اند. بی‌گمان خواننده هشدارهای فراوانی دریافت می‌کند مبنی براین که تروی دوباره پدیدار خواهد شد و به داستان جهش دیگری خواهد داد.

فصل پنجاهم: نمایشگاه گوسفند - تروی دست زنش را لمس می‌کند
تروی با آن کشتی که در دریا نجاتش داده، به آمریکا رفته و پس از مدتی کار در آن جا به یک سیرک سیار پیوسته است. او هیچ میل ندارد زندگی‌اش را با بتسیع از سر بگیرد، بخصوص که می‌داند اوضاع زن وقتی او ترکش می‌کرد، چنان مطلوب نبود، اما سیرک برای نمایشگاه

دام به گرین هیل^۱ آمده و زن در میان حصاراست. تروی می بیندش و چون می داند که زن صدایش را خواهد شناخت، تصمیم می گیرد عملیاتش را در سکوت اجرا کند. با این همه، مباشر سابق زن، پنی ویز^۲ مرد را می شناسد و تروی که از درز چادر اغذیه فروشی، بتسبع را تماشا می کند، می بیند که پنی ویز یادداشتی برای زن می برد. زن اگره دارد از پنی ویز چیزی بگیرد و تروی آن قدر نزدیک است که موفق می شود یادداشت را قبل از آن که زن آن را خوانده باشد، از دست او بکاپد، و بی آن که دیده شود، فرار کند. بتسبع فریاد می کشد و تروی شتابان به جستجوی پنی ویز می رود و با رشوه دهنش را می بندد.

تفسیر: هاردی احساس هیجان و لذت در نمایشگاه - و بخصوص در سیرک - را با واقعگرایی منتقل می کند. این موضوع برای خوانندگان امروز، یک قرن پس از نخستین انتشار رمان، ارزش خاصی دارد. چرا که اکنون چیزهایی از قبیل نمایشگاه های روستایی تقریباً فراموش شده یا ماهیت خود را کاملاً از دست داده اند. از تروی بیش تر برای ما می گوید، موضوعاتی که ارزش تروی را در نظر ما بالا نمی برد، اما به نگرانی از این دورنمای شرم دامن می زند که او برگردد و سهم خود را از ثروت مزرعه ادعا کند. در این جا همه عناصر شخصیت های پلید^۳ مرسوم در ملودرام های قرن نوزده به کار گرفته شده است. پی رنگ غامض است، و بی گمان باور کردن حادثه چادر اغذیه فروشی، حتی برای عامی ترین خوانندگان قرن نوزده، مشکل بوده است.

فصل پنجاه و یکم: گفت و گوی بتسبع و سوار ملازم

بتسبع از حضور بولدوود و همراهی اش تا خانه خوشحال است، هرچند همراهی با گابریل را ترجیح می داد. مرد در حالی که سواره در

1. Greenhill

2. Pennyways

3. villain

کنار کالسکه زن می آید، به اصرار از او می خواهد که در مورد پیشنهاد ازدواج با او فکر کند. زن پاسخ می دهد که ممکن است تروی در واقع زنده باشد، اما برای پرهیز از خشم سوار قول می دهد تا وقتی مرد خواستار او باشد، با شخص دیگری ازدواج نکند. مرد راضی نمی شود و زن قول می دهد تا کریسمس به او جواب قطعی دهد. با نزدیک شدن کریسمس زن پریشان و پریشان تر می شود و مشکل اش را با گابریل در میان می گذارد و می گوید که فکر می کند باید با بولدوود ازدواج کند وگرنه او دیوانه می شود. گابریل می گوید شاید کار درست همین باشد چون هنگامی که تروی به زندگی دختر راه یافت، بتسبع به بولدوود بی مهری کرد. بتسبع از این جواب، مأیوس می شود - ترجیح می داد اشاره ای حاکی از ادامه علاقه گابریل را بشنود، هرچند با خود می گوید که هرگز فکر ازدواج با مردی در شرایط او را به سر راه نمی دهد.

تفسیر: در این صحنه هاردی اندکی بیش از حد لزوم وضعیت ارادی بی اعتقادی را کشداز می کند. این فراتر از خوش باوری است که زنی به سرسختی بتسبع - آن قدر متزلزل باشد که از روی احساس گناه و ترحم مایل به ازدواج باشد. همچنین بعید به نظر می رسد که یک سال پس از ناامیدی شدید بولدوود، او همچنان پریشان حال مانده باشد.

فصل پنجاه و دوم: مسیرهای به هم پیوسته

بولدوود قرار است در شب کریسمس ضیافتی برپا کند و مقدمات آن از صبح زود تدارک دیده می شود. بتسبع در حال لباس پوشیدن برای ضیافت، ناراحت به نظر می رسد و دلش می خواست مجبور نبود در آن حضور یابد. در حالی که بولدوود آماده می شود، گابریل می آید تا گزارش کارهای آن روز را بدهد. از این که می بیند بولدوود از حالت سردرگریان درآمده، خوشحال است، اما به او هشدار می دهد که نسبت به پاسخ زن خیلی امیدوار نباشد.

تروی در می‌کده‌ای در کستربریج نشسته است. پنی ویز وارد می‌شود. او نتوانسته وکیلی را که تروی می‌خواسته تا دربارهٔ وضعیت قانونی‌اش با او مشورت کند، بیابد، اما امور مربوط به زن را چنان گزارش می‌دهد که تروی ناچار می‌شود پنهانی به میهمانی بولدوود برود تا روابط زن را با گابریل و بولدوود از نزدیک مشاهده کند.

در این اثنا بولدوود به اوک می‌گوید که قصد دارد سهم او را در منافع مزرعه افزایش دهد و ادارهٔ امور را یکسره به او واگذارد. باز هم اوک به او هشدار می‌دهد که از حالا برای آینده دور طرح ریزی نکند، و با احساس قریب‌الوقوع خطر از آن جا می‌رود. وقتی اوک می‌رود، بولدوود یک حلقه الماس زیبا در جیب می‌گذارد و از پلکان پایین می‌رود تا میهمانان را بپذیرد.

تفسیر: با نزدیک شدن نقطه اوج داستان، هاردی همهٔ شخصیت‌های اصلی را به ما نشان می‌دهد. او با تأکید بر تشریش و اضطراب اوک و بتسبع، فضای انتظار و دلهره را می‌آفریند، اما بیش از حد تأکید می‌کند که یک شوک تلخ دیگر در انتظار بولدوود است. تروی در هیأتی بازهم پلیدتر ظاهر می‌شود، با پنی ویز بی‌آبرو توطئه می‌چیند و آشکارا نقشه می‌کشد تا از هر حق قانونی‌اش از ثروت زن، بهره‌برداری کند.

فصل پنجاه و سوم: تلاقی

گزارش می‌رسد که تروی در کستربریج دیده شده. بعد چهار نفر از مردان بولدوود تروی را می‌بینند که پشت پنجره آبنجوفروشی به گفت‌وگوی گابریل با آبنجوچی گوش می‌دهد. آن‌ها می‌روند که آن چه را دیده‌اند به بتسبع بگویند. در این حین، بتسبع قصد دارد که میهمانانی را ترک کند که بولدوود مانع می‌شود و اصرار می‌کند که تصمیم زن را بدانند. زن با اکراه قول می‌دهد که اگر تروی تا پیش از اتمام هفت سال بازنگردد، با او ازدواج کند. آن گاه مرد حلقه‌ای را که خریده در انگشت

او می‌اندازد. بتسبیع با ناراحتی رضایت می‌دهد که فقط همان یک شب حلقه به دستش باشد. آن‌گاه زن آماده رفتن می‌شود، اما قبل از این که از آن جا برود، و قبل از آن که کارگرها آن چه را دیده‌اند، بازگویند، ورود غریبه‌ای اعلام می‌شود و تروی وارد می‌شود، سزاپا پوشیده، طوری که فقط چشم‌هایش پیداست. بتسبیع - مثل دیگر کسانی که تروی را خوب می‌شناسند - او را به جا می‌آورد و رنگ پریده از فرط هیجان و خشم، پای پله‌ها می‌نشیند. در پی خنده خشن تروی، بولدوود هم او را می‌شناسد. هنگامی که تروی به زن دستور می‌دهد با او به خانه رود، زن پاسخی نمی‌دهد، اما بولدوود به بتسبیع می‌گوید که همراهش برود. تروی دست زن را محکم در دست می‌گیرد، زن فریاد می‌کشد، بولدوود تفنگی را از روی تاقچه برمی‌دارد و به تروی شلیک می‌کند. دیگران نمی‌گذارند او به خودش هم شلیک کند، اما هنگامی که از خانه خارج می‌شود کسی مانع نمی‌شود.

تفسیر: در این صحنه اوج داستان، اضطراب به خوبی افزایش می‌یابد و تناقض آن وزود ملودراماتیک تروی است برای بردن بتسبیع و اکشن‌های بولدوود سراسر قابل قبولند: ابتدا با تلخکامی قبول می‌کند که بتسبیع نمی‌تواند از آن او باشد. بعد با دیدن رفتار خشن تروی با زن، اختیار از کف می‌دهد. این تراژدی محض است.

فصل پنجاه و چهارم: پس از شوک

بولدوود از خانه مستقیماً به زندان شهر کستربریج می‌رود و بازداشت می‌شود. اوک خبر تیراندازی را می‌شنود و به خانه بولدوود می‌رود و در آن جا بتسبیع را می‌بیند که سر تروی را در دامن گرفته. زن از اوک می‌خواهد جراح را خبر کند هرچند فکر می‌کند که کار از کار گذشته است. گابریل سواره به کستربریج می‌تازد و سه ساعت بعد به مزرعه بولدوود می‌رسد: تروی مرده است و زن او را به خانه برده. جراح،

کشیش و اوک با هم به خانه بتسیع می‌رسند و می‌بینند که زن جنازه را آماده کرده است. بتسیع از فرط خستگی از حال می‌رود. لیدی که تا صبح مراقب اوست، می‌شنود که او خودش را برای تمام آن حوادث سرزنش می‌کند.

تفسیر: ممکن است بولدوود به اندازه کافی خوددار نباشد، اما از نظر شرافت کمبودی ندارد. ممکن است خود را دچار وسواس امید ازدواج با بتسیع کرده باشد، اما آن قدر خودخواه نیست که حتی برای یک لحظه بخواهد از پیامدهای عمل کورکورانه‌اش در دفاع از زن بگریزد. نگرش او پسندیده‌تر است از تروی که وقتی رابطه گناه‌آلودش با فانی فاش شد از بتسیع گریخت، اما وقتی فهمید که میزعه زن دوباره رونق یافته خواست که برگردد.

رفنا بتسیع هنگام آماده ساختن جنازه شوهرش (به جای این که دچار هیستری شود) قدرت شخصیت او را - از حیث شهامت و عظمت - نشان می‌دهد.

فصل پنجاه و پنجم: مارس بعد - "بتسیع بولدوود"
با عبور کالسکه حامل قاضی که قرار است بر محاکمه بولدوود نظارت کند، مردان بولدوود لحظه‌ای از کار دست می‌کشند. آن‌ها توافق می‌کنند که فقط کسانی که لازم است شهادت دهند در محاکمه حاضر شوند. درباره هدایایی برای بتسیع بحث می‌کنند که در خانه بولدوود پیدا شده و نشانگر شیفتگی مطلق و حتی وسواس مرد نسبت به اوست: هدایایی از قبیل پوست و جواهرات که همه با برجسب "بتسیع بولدوود" کادوبندی شده و تاریخ شش سال بعد را بر خود دارند.

اوک از کستربریج باز می‌گردد و گزارش می‌دهد که بولدوود به گناهش اعتراف کرده و حکم اعدام برایش صادر شده، اما بر مبنای این که او هنگام تیراندازی به تروی مسئول اعمال خود تبوده، برایش

درخواست تخفیف مجازات شده است. تا روز مقرر برای اعدام او، پاسخی دریافت نشده، و اوک به کستربریج می‌رود تا با او وداع کند، اما در لحظه آخر حکم تخفیف مجازات او اعلام و مقرر می‌شود که قاتل "تا هر زمان ملکه بخواهد" در زندان به سر برد.

تفسیر: شیفتگی دیوانه‌وار بولدوود در قبال بتسبع به تفصیل نمایان می‌شود و هاردی به عملکرد قانون در مورد مجازات اعدام در انگلستان دوره ویکتوریا اشاره دارد. دیوانگی تنها عاملی بود که می‌توانست موجب تجدید نظر در حکم الزامی اعدام شود.

فصل پنجاه و ششم: زیبایی در تنهایی - سرانجام

بتسبع از دیدار پرهیز می‌کند تا این که یک شب، هشت ماه پس از مرگ تروی، وارد دهکده می‌شود و در صحن کلیسا توقف می‌کند تا لوحه‌ای را که بر سنگ مزار فانی افزوده شده، بخواند، چرا که تروی هم در گور او به خاک سپرده شده است. گروه گر سرگرم تمرین سرود تازه‌ای است که اشک به چشم زن می‌آورد. اوک - که جزء گروه گر است - او را در ایوان کلیسا می‌بیند و می‌گوید که قصد مهاجرت به کالیفرنیا را دارد. از آن پس خانم متوجه می‌شود که گابریل می‌کوشد از او پرهیزد، حتی در مورد امور مزرعه. آن گاه فردای روز کریسمس بتسبع یادداشتی دریافت می‌کند مبنی بر پایان خدمات اوک در تاریخ ۲۵ مارس. زن نمی‌تواند تصور کند که چه گونه بدون وجود او از عهده کارها برآید، و در کلبه او به دیدارش می‌رود. اوک می‌گوید ناچار است آن جا را ترک کند، زیرا میان مردم شایع است که او فقط به این دلیل در آن جا مانده که امید دارد با خانم ازدواج کند. زن ابتدا این فکر را رد می‌کند، اما به وضوح نشان می‌دهد که این فکر آن قدرها هم دور از ذهن نیست، چیزی که اوک هرگز در نیافته، فقط به این دلیل که هرگز از او نپرسیده است.

تفسیر: شخصیت بتسبع رشد یافته است: دیگر او عشوه گر، خودپسند

و برالهوس نیست. او با غم و درد آشنا و بر آن چیره شده، و به ارزش راستین گابریل همیشه وفادار، پی برده است. اوک همان شخصیت قابل اطمینان است که در آغاز رمان با او آشنا شدیم، اما نقشه‌اش برای مهاجرت - و انگیزه او برای این اقدام - با روحیه او جور در نمی‌آید. او مردی نیست که از شایعات بگریزد، و عجیب به نظر می‌رسد که او بخواهد از امکان ازدواج با زنی که مدت‌های طولانی مورد مهری بی‌کلام، اما حامیانه او بوده، فرار کند. گویی هاردی این قضیه را فقط برای این ابداع کرده که بتسبیع را مجبور کند غرور خود را بشکند و عشق خود را به اوک ابراز کند.

فصل پنجاه و هفتم: شب و صبح مه‌آلود - پایان

بتسبیع می‌خواهد در خلوت ازدواج کند، و هر چند پنهان کردن این قبیل موضوعات در دهکده دشوار است، آن‌ها در یک صبح مه‌آلود فقط همراه با لیدی و لایان تال - که حالا کارگزار کلیسا شده - به عنوان شاهد، در مقابل کشیش بخش ظاهر می‌شوند. همان شب در حالی که آن‌ها آرام در حیاط بتسبیع نشسته‌اند، اهالی دهکده در بیرون جمع می‌شوند و با شوق و هیاهو شادی و خرسندی خود را ابراز می‌کنند. مردها خوش دلانه سر به سر گابریل می‌گذارند، و چون حاضر نیستند برای صرف نوشیدنی مزاحم عروس و داماد شوند، گابریل برایشان غذا و نوشابه به آبجو فروشی وارن می‌فرستد تا آن‌ها به سلامتی‌شان بنوشند.

تفسیر: غم و ملال به کنار می‌رود و، برخلاف معمول شیوه متعارف هاردی، داستان با حالت شوخی و شادی و بدون هیچ دورنمای منفی برای زوج پایان می‌گیرد. با جولان گفت و گوهای روستایی بی‌همتای هاردی، داستان به زیبایی به انجام می‌رسد، و گفت و گویی جان‌کوگان و خانم تال صحنه کمدی دلچسب، اما واقعه‌گرایانه‌ای را ارائه می‌دهد.

The first part of the paper discusses the importance of the research and the need for a new approach to the study of the history of the world. The second part of the paper discusses the methodology of the research and the results of the study. The third part of the paper discusses the conclusions of the study and the implications for the future of the study of the history of the world.

The first part of the paper discusses the importance of the research and the need for a new approach to the study of the history of the world. The second part of the paper discusses the methodology of the research and the results of the study. The third part of the paper discusses the conclusions of the study and the implications for the future of the study of the history of the world.

The first part of the paper discusses the importance of the research and the need for a new approach to the study of the history of the world. The second part of the paper discusses the methodology of the research and the results of the study. The third part of the paper discusses the conclusions of the study and the implications for the future of the study of the history of the world.

بخش چهارم

پرسش‌های خودآزمایی
(با پاسخ)

1875

1875

پرسش‌های کوتاه یا یک کلمه ای زیر از سراسر کتاب برگرفته شده است. نخست پاسخ‌های خود را بنویسید، سپس با لیست صحیح آخر این بخش مقایسه کنید، اما تا هنگامی که متن رمان به دقت مطالعه نشده، نباید به این پرسش‌ها پرداخت.

۱. گابریل اوک چه گونه دقت ساعتش را سنجید؟
۲. مبلغ مورد مطالبهٔ راهدار خانه که بتسبیع از پرداخت آن سرباز زد، چه قدر بود؟
۳. اوک به هنگام فراغت، نواختن چه سازی را دوست داشت؟
۴. اوک از چه جنبهٔ سوارکاری بتسبیع متعجب شد؟
۵. مزرعه گابریل چه قدر وسعت داشت؟
۶. به گفتهٔ خانم هرست، بتسبیع قصد داشت چه حرفه‌ای را دنبال کند؟
۷. وقتی سگ اوک دیوانه شد، او چند رأس گوسفند را از دست داد؟
۸. آهنگر با چه سرعتی می‌توانست برای اوک یک چوبدست شبانی بسازد؟
۹. چرا گابریل به رغم توانایی‌اش، در یافتن کار دچار مشکل شد؟
۱۰. در آبجوفروشی وارن، گابریل کدام دوست پدر بزرگش را دید؟
۱۱. "خدا مرا ببخشد" چه بود؟
۱۲. ژوزف پورگراس به چه خصلتی مباحثات می‌کرد؟
۱۳. پدر بتسبیع اوردین چه حرفه‌ای را در پیش گرفته بود؟

۱۴. ارباب بولدوود نخستین بار به چه منظوری به ملاقات بتسبع رفت؟
۱۵. بتسبع چه گونه خود را زنی کارآمد نشان داد؟
۱۶. لیدی انتظار داشت که بولدوود در قبال دریافت والتین بتسبع چه واکنشی نشان دهد؟
۱۷. بر مهر والتین بتسبع چه کلامی آمده بود؟
۱۸. بولدوود به اشتباه نامه چه کسی را گشود؟
۱۹. چه عاملی مانع ازدواج فانی با تروی شد؟
۲۰. واکنش بتسبع به خواستگاری بولدوود چه بود؟
۲۱. اوک درباره رفتار بتسبع با بولدوود چه نظری داشت؟
۲۲. خانم آوردین به انتقاد اوک چه واکنشی نشان داد؟
۲۳. بتسبع چه وقت ناچار شد اوک را باز فراخواند، و چرا؟
۲۴. پیشه خاص جان کوگان چه بود؟
۲۵. چقدر طول کشید تا گابریل پشم یک میش را بچیند؟
۲۶. چه چیزی حواس اوک را پرت کرد و موجب شد او کشاله ران یکی از گوسفندان را قیچی کند؟
۲۷. بتسبع به درخواست بولدوود چه ترانه‌ای خواند؟
۲۸. بولدوود فکر می‌کرد تا چه مدتی از زمان برداشت محصول از آن جا دور باشد، و بتسبع قول انجام چه کاری را به زمان بازگشت او موکول کرد؟
۲۹. نظر لیدی درباره گروهبان تروی چه بود؟
۳۰. گروهبان در انجام چه کاری در مزرعه دوشیزه آوردین برای تفریح شرکت می‌کرد؟
۳۱. تروی وصف بتسبع را در کستربریح به چه نامی شنیده بود؟
۳۲. تروی وانمود کرد که چه هدیه‌ای را به زور به بتسبع می‌دهد؟

۳۳. در پشت ساعت مچی چه کلامی حک شده بود؟
۳۴. تروی با چه هنرنمایی شمشیربازی، بتسبع را ابتدا آزار و سپس تحت تأثیر قرار داد؟
۳۵. به اعتقاد اوک چرا تروی لیاقت دوشیزه آوردین را نداشت؟
۳۶. تروی به بتسبع گفت که معمولاً در کجای کلیسا می نشیند؟
۳۷. اوک چه گونه پی برد که این امر صحت ندارد؟
۳۸. بتسبع چه گونه خود را به بٹ رساند؟
۳۹. چه اتفاقی را "مری آن" نشانه‌ای شوم پنداشت؟
۴۰. در نظر مردان و دربری کدام رسم سکنه بٹ وحشیانه بود؟
۴۱. چه کستی دوشیزه آوردین را به همراه مسافری در بٹ دید؟
۴۲. بولدوود از چه راهی کوشید تروی را به ازدواج با فانی رابین وادارد؟
۴۳. بولدوود هنگامی که پی برد تروی قبلاً با بتسبع ازدواج کرده است، او را چه نامید؟
۴۴. در مراسم شام درو، ویلن زن چه رقصی را به افتخار آریاب جدید پیشنهاد کرد؟
۴۵. اوک از روی چه نشانه‌ای یقین کرد که توفان در راه است؟
۴۶. اوک کلید انبار غله را بایستی از خانه چه کسی می آورد؟
۴۷. به گمان تروی اگر باران نیامده بود او چه قدر در مسابقه اسب دوانی برنده می شد؟
۴۸. بتسبع در جعبه ساعت تروی چه نشانه‌ای را مبنی بر رابطه مرد با فانی پیدا کرد؟
۴۹. ژوزف پورگراس مرگ فانی رابین را ناشی از چه می دانست؟
۵۰. فانی در حین جستجوی تروی از چه راهی در امرار معاش کوشیده بود؟

۵۱. می‌کده باکس هد در کجا واقع بود؟
۵۲. چرا کوگان عضو خلل ناپذیر کلیسای انگلستان بود؟
۵۳. با چه عملی اوک کوشید از جریحه‌دارتر شدن احساسات بتسبع در مورد مرگ فانی جلوگیری کند؟
۵۴. تروی پس از دیدن جنازه فانی با فرزند خودش در آغوش او، به همسرش چه گفت؟
۵۵. چرا بچه‌های ده‌کده ناگهان بازی‌شان را قطع کردند؟
۵۶. سنگ مزار حاوی چه کتیبه‌ای بود؟
۵۷. چه کسی ادعا کرد که شاهد عینی غرق شدن تروی بوده است؟
۵۸. تروی پس از ناپدید شدن تا هنگام پدیدار شدن در کسوت یک هنرمند سیرک، وقت خود را چه گونه و در کجا گذراند؟
۵۹. تروی با چه دروغی کوشید از بازی در مقابل زنش بپرهیزد؟
۶۰. نظر پنی‌ویز در مورد زنان چیست؟

پاسخ پرسش‌های خودآزمایی

۱. با "نظاره خورشید و ستارگان" یا با نگریستن از پنجره همسایه‌ای
۲. دوپنس
۳. فلوت
۴. تاختن او به جای یورتمه رفتن
۵. حدود یک صد هکتار
۶. حرفه پرستاری
۷. دوپست رأس - بسیاری از آنان برّه بودند.
۸. بیست دقیقه
۹. چون او قبلاً ارباب خودش بوده است
۱۰. آبجو فروش پیر

۱۱. یک لیوان بلند دو دسته
۱۲. کمرویی اش
۱۳. او یک خیاط محترم بود
۱۴. تا ببیند آیا از فانی رابین گم شده خبری هست
۱۵. با پافشاری بر سر قیمت های خود و کاهش قیمت های دیگر فروشندگان
۱۶. به درست پیش بینی کرده بود که او از نگرانی مریض می شود
۱۷. "با من ازدواج کن"
۱۸. نامه فانی رابین به "چوپان جدید" گابریل اوک
۱۹. دختر به کلیسای "همه روح ها" رفت در حالی که تروی در کلیسای "همه قدیسان" منتظرش بود!
۲۰. خواستگاری اش را رد کرد، اما از دردسری که والتین او به بار آورده بود، متأسف بود
۲۱. این که رفتارش برازنده یک زن عاقل، محجوب و شایسته نیست
۲۲. او را از کاربرکنار کرد
۲۳. روز بعد محتاج او شد، زیرا فقط او می توانست دام او را که دچار ورم روده شده بودند، درمان کند
۲۴. استاد پشم چینی
۲۵. "بیست و سه دقیقه و نیم"
۲۶. منظره آماده شدن بتسیع برای اسب سواری با بولدوود
۲۷. "سواحل آلن واتر"
۲۸. پنج یا شش هفته، که در پایان آن قرار شد زن به دومین خواستگاری او جواب قطعی دهد
۲۹. که او آدم شادی بود، با تربیت و خوش سر و زبان
۳۰. خشک کردن علوفه

۳۱. ملکه بازار غله
۳۲. ساعت طلایش
۳۳. جمله قصار و شعار کلام اشراف سورن
۳۴. اول با کندن یک حلقه گیسویش و بعد با برداشتن هزار پایي از روی مینه‌اش
۳۵. او را مردی کاملاً بی‌وجدان می‌شناسد
۳۶. پشت سرسرا
۳۷. روی در برج منتهی به سرسرا پیچک رویده بود
۳۸. با اسب و کالسکه - شبانه
۳۹. شکستن کلید
۴۰. نوشیدن آب‌های دارویی
۴۱. کینی بال
۴۲. با وعده یک مقرری برای فانی
۴۳. "شعبده‌باز شیطان"
۴۴. "نشاط سرباز"
۴۵. قورباغه‌ها در تکاپو بودند و حلزونی به داخل خانه پناه آورده بود
۴۶. خانه لایان تال
۴۷. دست کم دویست پوند
۴۸. یک طره گیسو
۴۹. اندام ضعیف و لاغر
۵۰. به عنوان یک خیاط
۵۱. در قریه کوچکی به نام روی تاوان ایتالیک، در یک و نیم مایلی و دربری
۵۲. زیرا وقتی سیب زمینی‌های کوگان سرمازده شد، کشیش متولی کلیسا کیسه‌ای سیب‌زمینی به او داد

۵۳. با حذف کلمات "و فرزند" از کتیبهٔ تابوت
۵۴. "ازدواج فقط مراسم مقابل کشیش نیست من اخلاقاً مال تو نیستم
۵۵. تا سنگ مزاری جدید به صحن کلیسا برسد
۵۶. "به یاد بود فانی رابین عزیز، به دست فرانسیس تروی بنا شد"
۵۷. پزشک جوان از بادماوژ، آقای دکتر بارکز
۵۸. در آمریکا با آموزش شمشیربازی، مشت زنی و ژیمناستیک
۵۹. به مدیرش گفت که یکی از طلبکارانش میان تماشاگران است
۶۰. "زن خوب، خوب است، اما زن نداشتن از بهترین زن هم بهتر است"

بخش پنجم

شخصیت‌ها

بتسيع اودرين:

او شخصيت اصلي كتاب است. در واقع، كل اثر از برخي جنبه‌ها تاريخچه عاطفي بتسيع و او يكي از كامل ترين زنان آفريده هاردي است.

شكل ظاهري: او بلند و باريك و سياه گيسوست و عادت دارد وقتي حرف نمي زند چشمانش را نيم بسته و لبانش را غنچه كند. قوي و كاسبكار: بتسيع اساساً زني است مستقل، مقتدر و توانا در برخورد با مردان در مقام مساوي. از خلال حوادث و اتفاقات بسيار، تصوير روشني از او به عنوان زني با شخصيت برجسته به دست مي آيد: رفتار او با مباشر خطاكار، توجه شخصي او به پرداخت مزد كارگران، داد و ستد تجاري او با مردان در بازار غله، و اعتماد به نفس او در صدر مجلس به عنوان سالار جشن برداشت محصول، همه و همه نشانگر شخصيتي است كه به نسبت تيپ زنان نواحي روستايي انگلستان قرن نوزدهم، فوق العاده نيرومند است.

به اين ترتيب ما آمادگي عمل قهرمانانه او را پس از تير خوردن تروي داريم، وقتي او به جاي آن كه غش كند و كنترل امور را به ديگران بسپارد، با خونسردي زمام امور را به دست گرفت. آن گاه ثابت كرد كه، به گفته هاردي، "از جنس مادر بزرگ مردان است."

خودپسند و عشوه گر: اما با همه غرور، صراحت، عدالت و مسئوليت اخلاقي اش، او دچار خودپسندي زنانه و در مقابل هجوم ستايش هاي

دلبرانه، ضعیف بود. او که باطناً عشوه‌گر نبود، توانست نقش عشوه‌گر را بازی کند. این ویژگی، منبع مشکلات او و سرچشمه پی‌رنگ است، و با خصائل قهرمانانه او موازنه برقرار می‌کند. در حقیقت، همین دوگانگی سرشت اوست که او را بسیار واقعی جلوه می‌دهد.

روابط با گابریل: آیا هاردی متقاعدمان می‌کند که عشقی میان اوک و زن وجود دارد؟ حوادث گوناگون حیات مزرعه به رابطه آن رنگ و بو می‌دهد، و مشاجرات کوچک ناشی از نکوهش‌های بجای اوک از صمیمیت و پیوند عمیق آن دو نمی‌کاهد. درست است که بتسبع در مورد امور حرفه‌ای محتاج او بود - اما این به آن معنا نیست که او علاقه شخصی‌تری به مردی که از او حمایت روحی کرد، ندارد. پس از مرگ تروی و زندانی شدن بولدوود دیوانه، بقیه ماجرا مسیر طبیعی خود را پیمود. بتسبع با تنها مردی که توانایی و وفاداری‌اش را در خلال مخاطرات و رسوایی‌های عاشقانه او به ثبوت رساند، ازدواج کرد.

گابریل اوک

همان‌طور که بتسبع بی‌تردید هنرپیشه اصلی نمایش به شمار می‌رود، اوک هم شخصیت اصلی زمینه‌تصویری است که نمایش برآن بنا شده است.

شکل ظاهر: اوک قد و قواره پرهیبتی دارد. لبخند که می‌زد چشمانش به شکل دو شکاف درمی‌آمد و دور آن چین و چروک می‌افتاد. لباسش همیشه از یک کلاه پشمی کوتاه، کت بلند و پاپوش‌های چرمی تشکیل می‌شد.

از خود گذشته‌گی: بارزترین ویژگی شخصیت او ملایمت و از خود گذشته‌گی است - که برای شبانی دلسوز نسبت به حیوانات درمانده، طبیعی به نظر می‌رسد. وقتی او لاشه همه گوسفندانش را در پایه

صخره مرگبار یافت، نخستین احساسش "ترحم نسبت به هلاکت نابه‌هنگام این میش‌های آرام و بزه‌های به دنیا نیامده آن‌هاست." تنها در مرحله دوم بود که او به یاد آورد که گله‌اش بیمه نیست و حاصل زحمات ده سال او یک شبه بر باد رفته است. جای تعجب نیست که چنین مردی از منافع بتسبیع همچون منافع خود محافظت کند، و بیش‌تر مراقب سعادت او باشد تا به فکر کامیابی خود با او.

توانایی و کاردانی: در همه صحنه‌های روستایی که اساس رمان را تشکیل می‌دهد، حضور اوک واجب و ضروری است. او را کنار برکه در مرغزار ناظر گوسفند شویی می‌بینیم، یا در آغل بزرگ در حال پشم چینی گوسفندان، یا در حال بیشتر زدن به چارپایان بیمار برای نجات جان ایشان. علاوه بر گوسفندان، غله هم تحت مراقبت دلسوزانه او قرار می‌گرفت: او بود که انبار گندم را از گزند آتش و باران نجات داد. بدین‌سان او با لیاقت و پایداری‌اش توانست قلب بتسبیع سرکش را تسخیر کند.

قناعت: اوک نه تنها نوع دوست و در امور مزرعه دانا و تواناست، بلکه بسیار انعطاف‌پذیر و در برابر ملایمات خونسرد به نظر می‌رسد. او نه حساس است و نه احساساتی، و در اوایل داستان با همان قناعتی که نابودی گوسفندانش را که تمامی ثروتش بود، پذیرفت، به از دست دادن بتسبیع نیز تن در داد.

در واقع، هاردی در اوک عاشق بردبار را رقم زده است، و پای‌بندی اوک به بتسبیع دلپسندترین خصلت این شبان قوی هیکل است.

از باب بولدوود

بولدوود، برخلاف بتسبیع و گابریل، از دست "تقدیر" رها نیست، و بنابراین شخصیتش گیرایی کم‌تری دارد.

شکل ظاهری: "او مردی آقامنش بود، با یک چهره کامل و بارز رومی، چهره‌ای که در آفتاب با لحن پر و صدای پرطنینش می‌درخشید. کم حرف و شق و رق بود. یک خصلت همیشه در او بارز بود - وقار" اصولاً سخاوتمند: ویلیام بولدوود تمام آن همیاری سخاوتمندانه در قبال عزیزان را که هاردی دوست دارد در مردان روستازاده نشان دهد، داراست. دل‌نوازترین نمونه آن، توطئه جوانمردانه او با اوک است که قضیه فانی رابین را از همسر تروی مخفی نگه دارد. شیفتگی هوش ربا: اما تحت تأثیر شوخی دخترانه بتسیج با والتین، بولدوود اختیار از کف می‌دهد و از آن پس انگیزه اعمال او وسواس است که ناگزیر به قتل و جنون می‌انجامد.

گروهان تروی

بتسیج، گابریل و بولدوود، به سبب وقار برازنده، شیوه گفتار و کردار صریح و سنجیده، و عزت نفس و احترامشان نسبت به یکدیگر، به سبک و سیاق جلیل و جدی روایات شبان تورات تصویر شده‌اند، و یادآور شخصیت‌های عهد عتیق در قصه‌های یوسف یا روث^۱ هستند، اما هیچ یک از این خصائل با سرباز پلید، گروهان تروی سازگار نیست.

شکل ظاهری: او قامتی رشید و اندامی ورزیده دارد و بسیار خوش قیافه است. سبیل دارد، ریشش را می‌تراشد و برای جنس مخالف جذابیتهی مقاومت ناپذیر دارد.

خودنما و بی‌پروا: او که به نسبت، فردی از طبقه متوسط و تحصیلکرده است، روان و پیوسته حرف می‌زند - بدین‌سان می‌تواند "از عشق بگوید و به شام بیندیشد، به دیدار شوهر رود تا زن را بنگرد، مشتاق

جماعت خشمگین / ۱۰۳

پرداخت باشد و قصد مطالبه کند." همچنان که در آن محوطه میان سرخس ها بتسبیح را با اعجاز شمشیربازی اش خیره و مسحور کرد، با همان هشیاری و یورش برق آسا کردار و گفتارش دل دختر را ربود - و این حالات چه قدر متفاوت است با شیوه آرام، کوشا و وفادار گابریل! محکم و درخشان چون الماس. تروی دنیا پرستی را وارد داستان هاردی می کند.

نگرش در قبال زنان: هر چند در رفتار با مردان صداقت نسبی دارد، اما در برخورد با زنان به سادگی دروغ می گوید. او با ستایش های فریبنده اش خود را محبوب زنان می کند. به جز تعریف و تحسین، تنها رفتار او با جنس لطیف، دادن دشنام و ناسزا است.

یک نقطه قوت خاص: با این همه تروی کاملاً فاقد از فضائل نیست - او شمشیربازی آزموده و سوارکاری چالاک است. نیم ساعت در مقابل چشمان کنجکاو عده ای غریبه منتظر فانی ماند. به نظر می رسد که صراحت شدید او گاه اعمال بی رحمانه اش را تخفیف می دهد، اما او زن باره ای نانجیب و دروغ گوست، و هرچند می تواند با قدرت جاذبه اش از مشکلات فرار کند، اما شخصیتش ارزش تحلیل دقیق تر را ندارد.

فانی رابین

فانی دختر روستایی ظریفی است که تروی اغوایش کرد. مرد پذیرفته بود با او ازدواج کند، و در ابتدا هم به نظر می رسید حسن نیت دارد، اما بعد به بهانه ای وفای به عهد را تا زمانی نامعلوم به تعویق انداخت. کل داستان با مرگ فانی در حال زایمان در کستربریج و آوردن جنازه مادر و نوزاد به ودربری برای تدفین، به اوج می رسد. هرچند فانی فقط در چند صحنه جزیی نمایان می شود، نقش او یک نقطه

پیوند مهم در میان شخصیت‌های اصلی داستان است، چه او به طرق مختلف بر اعمال بتسیع، تروی، بولدوود و اوک اثر می‌گذارد. تنها تصویر واضح شخصیت او صداقت ساده اوست، هنگامی که یک شیلینگ را که از گابریل گرفته بود با نامه برایش پس می‌فرستد.

لیدی اسمالبری

لیدی نبیرهٔ آبجو فروشی پیر و ندیمهٔ خصوصی بتسیع است. او تقریباً هم سن خانمش است، و رنگ و روی گیرایش کمبود زیبایی چهره‌اش را جبران می‌کند. او جسارت و شجاعت بانویش را ندارد، اما وقتی نفوذ تروی به بدترین شکل خود می‌رسد، او در مقابل جار و جنجال بتسیع می‌ایستد. خصائل بولدوود را خوب درک کرد و تا حدی برنگرش بانویش نسبت به او اثر گذاشت. او نمونهٔ یک دختر روستایی زرنگ و قابل اعتماد است - می‌شود گفت همتای مؤنث گابریل اوک.

شخصیت‌های روستایی جزئی

یک جنبهٔ شخصیتی دیگر در داستان هست که نویسنده توجه زیادی صرف آن کرده - شخصیت‌های جزئی بی‌شمار از رعایای وسکس^۱. این افراد فرودست همواره به شیوه‌ای طنز آمیز و کم اهمیت مطرح می‌شوند و در این داستان کلاً تیره و اندوهبار، در حکم زنگ تفریح^۲ هستند. آن‌ها هستند که زمینهٔ غنی آداب و رسوم را که قصهٔ اصلی ریشه در آن دارد، فراهم می‌آورند.

اهمیت آنان در پی‌رنگ: این روستاییان یک گروه کُر واقعی را برای اعمال شخصیت‌های اصلی تشکیل می‌دهند. آن‌ها تماشاگرانی هستند

که بتسبیح در مقابلشان نقش خود را ایفا می‌کند. در پیشبرد قصه هم کمک می‌کنند: در خلال گفت و گوهایشان جزییات فراوان در مورد داستان فاش می‌شود. در یک مورد آن‌ها ناخودآگاه وسیله‌ای برای انگیزش فاجعه اصلی می‌شوند، زیرا راحت‌طلبی و میل به باده‌گساری پورگراس بود که ورود تابوت فانی را به تعویق انداخت، در نتیجه خاکسپاری به عقب افتاد و تابوت آن شب در اتاق نشیمن بتسبیح ماند. خوش باوری روستایی: یکی از ویژگی‌های عمده این روستاییان این است که به موقعیت خود یا خوش باوری ساده لوحانه‌ای می‌نگرند، حتی زمانی که در افق آید آنان نقطه روشنی وجود ندارد و بسیاری از نقص‌ها و کمبودها بر آنان نمایان است. حجب و کم‌رویی پورگراس در جمع همولایتی‌هایش در آبجوفروشی وارن چنان جلب توجه می‌کند که او سرشار از خوش باوری می‌شود. بعدها می‌بینیم که کم‌رویی افراطی‌اش در حضور زنان در نظر خود او نوعی موهبت والای مادرزادی است!

احترام متقابل: رفتار همه روستاییان با یک‌دیگر نشانگر همان عزت نفس و احترام به هموعان است که در شخصیت‌های مهم‌تر نیز نمود یافته است. حتی کارگران مزرعه با نوعی وقار ساده و والا، برآورنده شبان سالاران، با هم برخورد می‌کنند: در نظر آنان، مقام اجتماعی، پیشرفت علمی، و دارایی مادی ربطی به طرز رفتار ندارد.

نام‌های روستاییان: شخصیت‌های روستایی مهم‌تر داستان عبارتند از: ژوزف پورگراس: جعبه بند مزرعه بتسبیح که به مشروب قوی علاقه دارد.

هنری فری^۱: دستیاری که آرزو دارد مباشر بتسبیح شود.
ماتیو مون^۲: یک دستیار عمومی دیگر.

لابان تال: یک دستیار دیگر مزرعه، که زن مسن ترش به او نق می‌زند و بعدها کارمند کلیسا می‌شود.

کینی بال: چوپان زیردست گابریل اوک.

جان کوگان - میانسال، دوبار ازدواج کرده، استاد پشم‌چینی و دوست صمیمی گابریل که پس از استخدام در مزرعه دوشیزه آوردین با خانواده‌اش زندگی می‌کند.

با معرفی این شخصیت‌های روستایی، نوعی یک‌پارچگی ملایم به کل مضمون داده می‌شود. این گونه افراد و احساساتشان، به داستان جاذبه‌ای عمیق و خیال‌انگیز می‌دهد که قصه اصلی به تنهایی دارا نیست. هاردی از خلال آن‌ها ویژگی‌های زیبایی و حقیقت را به رمان به دور از جماعت خشمگین اعطا می‌کند.

بخش ششم
سبک و صنعت

1. The first part of the paper is devoted to the study of the properties of the function $f(x)$ defined by the equation

$$f(x) = \int_0^x \frac{1}{1+t^2} dt$$

پی‌رنگ و ساختار

به دور از جماعت خشمگین یک داستان عاشقانه ساده با پی‌رنگی فاقد پیچیدگی است. موفقیت آن به عنوان رمان، نه بر پی‌رنگ که بر خصوصیات شخصیت‌ها استوار است - آرامش پیوسته آنان یا توفان درونی ایشان آن گونه که در گابریل و بتسیع به ترتیب مشاهده می‌شود، طبیعت خودویرانگر یا به همان نسبت قدری مسلکی بودن آنان، اما خودکاوای بدبینانه‌شان (همان گونه که در ویلیام بولدوود و فرانک تروی به ترتیب مشاهده می‌شود) و سرانجام وجوه متنوع، اما اساساً تغییرناپذیر طبایع شان از ویژگی‌های این شخصیت هاست.

برخی تا آن جا پیش رفته‌اند که بگویند هاردی صرفاً پی‌رنگی مصنوعی آفرید تا از طریق آن صحنه و سکس و شخصیت‌های آن را تصویر کند. برخی دیگر با اشاره به وجود مسلّم پیشامدهای تصادفی در داستان، و با اشاره به تعدادی حوادث ملودراماتیک ابراز تأسف می‌کنند که پی‌رنگ داستان "لنگ می‌زند." بی‌شک این انتقادات تنها حدی بجاست، اما تأکید بیش از حد بر آن‌ها باعث می‌شود که قصد اصلی هاردی از نوشتن این رمان، همانند بقیه رمان‌های و سکس نادیده گرفته شود. چون هاردی اعتقاد داشت که در ارتباط انسان یا خاکی که بر آن می‌زید، کیفیتی اشرافی، منضبط و حتی شکوهمند وجود دارد. او به ثبات طبیعت احترام می‌گذاشت و می‌دانست کسانی که این موضوع

را درک و در محدوده آن کار می‌کنند، پاداش خود را می‌گیرند.
 ساختار رمان ناگزیر می‌بایست با شرایط پاورقی‌ها منطبق می‌شد - زیرا اثر در ابتدا در یازده شماره ماهنامه از ژانویه تا نوامبر ۱۸۷۴ به چاپ رسید - و باید پذیرفت که هاردی در تغییر جو و حالت طبیعت به منظور همسازی با فصل مناسب رویدادهای خاص مهارت خاصی از خود نشان داده است. وقتی او به خاطر آداب‌دانی، می‌گذارد یک سال بین گزارش غرق شدن تروی و توجه دوباره بولدوود به بتسبع فاصله افتد، او حساسیت‌های خوانندگان را چه در مورد رفتار شایسته و چه در مورد زمینه طبیعی رویداد آن حادثه خاص محترم می‌شمارد.

عنوان

گزینش عبارتی کوتاه از مرثیه‌گری^۱ برای عنوان این رمان، بی‌گمان معنی‌دار بوده است. برخی آن را کنایه‌آمیز می‌دانند و به تلاطم و تکاپوی عاطفی که عشاق نگون بخت رمان دچار آند، اشاره می‌کنند، اما لزوماً چنین نیست: آرامش روستایی رمان توسط کسانی که ریشه در خاک آن جا دارند، برهم نمی‌خورد - آرامش آن با دخالت بتسبع، عشوهرگر خودپسند که در آن محل غریبه است به هم می‌خورد، و همچنین توسط فرانک تروی، دلشکن تازه به دوران رسیده که مداخله‌اش حتی قبل از آغاز داستان تلویحاً روشن است، زیرا پیش از آن که با او آشنا شوید کاملاً واضح است که فانی قبلاً قربانی دلبری‌های او شده است. با این همه، در پایان، وقتی آرامش بولدوود بیچاره به گونه‌ای بازگشت ناپذیر خراب می‌شود و دخالت تروی ناگهان پایان می‌گیرد، بتسبع چنان آرام و فروتن شده که عشق گابریل وفادار و ثابت قدم را می‌پذیرد، و بدین سان دوباره آرامش نوید داده می‌شود.

1. gray

جماعت خشمگین / ۱۱۱

در عنوان به دور از جماعت خشمگین اشاره‌ای به مضمون رمان را می‌توان دید: وفاداری یا عدم وفاداری به ترتیب آرامش و یا مصیبت به بار می‌آورند. صحنه روستایی به رغم روزهایی توفانی و روزهایی پرنسیم تغییر می‌کند و گابریل اوک به همین ترتیب، هر چند متحمل بدبختی‌های شدید در طول داستان می‌شود، اما ثابت قدم می‌ماند. ثبات زندگی روستایی و شخصیت‌های قابل اتکا چون اوک پس از پایان دشواری‌ها و ناملایمات همچنان پابرجاست تا از برای بتسبع، "به دور از کشمکش‌های احمقانه جماعت خشمگین" لنگرگاهی فراهم سازد.

کنایه عنوان - اگر به راستی کنایه‌ای در کار باشد - بارزتر می‌شود اگر بیت بعدی مرثیه‌گری را به یادآوریم: "آنان محتوای بی‌صدای راه خود را در نوشتند."

سمبولیسم

پیش‌تر اشاره شد که طبیعت به رغم جنبه‌های گوناگونش سمبول پایداری است. برای هاردی و در حقیقت برای بسیاری از هنرمندان بزرگ، طبیعت نمایانگر تجربه‌ای جاودانه است، و به رغم قدرت و بی‌تفاوتی‌اش، هاردی پیوند همدلانه‌ای میان شخصیت‌هایش و خاکی که آنان را تغذیه می‌کند، می‌بیند. سمبولیسم نه تنها در صحنه‌ها و فصول متفاوت سرزمین، بلکه در تاریکی یا روشنایی که با اشاره به ساعت شبانه روز مطرح می‌شود، وجود دارد.

کیفیت تازگی، اکتشافات یا مکاشفه با سپیده دم در ارتباط است، و کیفیت‌های درام، اندوه یا تراژدی در زمینه شامگاه یا تاریکی ارائه می‌شود. نخستین برخورد سرنوشت ساز بتسبع با گروه‌بان تروی هوسباز در حین سرکشی شبانه او به مزرعه انجام می‌شود، و شبانگاه

که دیدار نهانی آنان در محوطه میان سرخس‌ها، به نخستین بوسه ربایی دلاور و سردرگمی زن می‌انجامد. متعاقباً در اشنای توفان، درخشش‌های آذرخش سمبول این است که حقیقت در ذهن زن شعله می‌کشد، زیرا او، اگر شده در ناخودآگاه، بی‌ارزش بودن شوهرش و ارزش پایدار اوک را درک می‌کند.

شوخی طبیعی

فلسفه هاردی عموماً بدبین به شمار می‌رود، اما با این که به دور از جماعت خشمگین دارای، داستانی دارای احساسات پرانده آکنده، رنج و محنت، و قتل و جنون است، و عشق و پایداری فقط در پایان پیروز می‌شوند، رمان قطعات زیادی شعر غنی دارد. هاردی به وضوح نشان می‌دهد که به حاضر جوابی روستاییان کند ذهن آگاهی دارد، و گفت و گوهای آن‌ها موضوع را به روشنی نشان می‌دهد. نمونه‌های فراوانی از این دست در رمان یافت می‌شود، مثلاً مکالمه‌ای که اوک پس از نمایشگاه کستربریج می‌شنود و طی آن یکی از روستاییان می‌گوید "بتسبیح برای برسر گذاشتن صحیح کلاه خوابش هم در آینه نگاه می‌کند" و بعد ادامه می‌دهد "... پیانو هم می‌زند... آن قدر قشنگ که سرود مذهبی را به صورت یک ترانه شاد در می‌آورد." یا مباحث سرمستانه ژوزف پورگراس با همنشینانش در میکده باکس هد، جایی که او در حین سفر غم‌انگیزش با جنازه فانی رابین در آن وقت گذراند (فصل ۴۲)

اما بارزترین ویژگی طنز در این رمان ایهام و کنایه است. قبلاً به عنصر کنایه در انتخاب عنوان رمان اشاره شد. همچنین در شیوه ماهرانه‌ای که او گروه‌بان فرانک تروی را نشان می‌دهد کنایه وجود دارد - زیرا تروی ظاهراً آدمی صریح و بی‌پیرایه، اما باطناً تنها دروغگوی

کلی داستان است.

گویش روستایی

جالب توجه است که هاردی با چه مهارتی این احساس را به وجود می‌آورد که شخصیت‌ها به لهجه روستاییان حرف می‌زنند و در عین حال هیچ ابهامی حتی برای خواننده امروز، که از نظر زمانی و مکان بسیار دور از صحنه‌های روستایی جنوب انگلستان قرن نوزدهم است، ایجاد نمی‌کند. در واقع، هاردی به طرز عجیب آورده، به ندرت از واژگان لهجه استفاده می‌کند. در عوض، حالت آهسته و نامأنوس گویش روستاییان از طریق شیوه بیان احساسات آن‌ها منتقل شده و همچنین از طریق ارائه آوایی برخی کلمات تغییر شکل یافته، مانند و *yerself*، *her* به معنای *her* و *I bain't* (به معنای *I be not*) یا همان *I am not*.

شایان ذکر است که هاردی به میزان مناسبی از زبان انجیلی بهره می‌گیرد، چه به صورت نقل قول مستقیم، و چه به عنوان چاشنی در گفت و گوی روستاییان. وانگهی، گفت و گوها طبیعی و مناسب شخصیت‌هاست و به فراخور گوینده، وضعیت و مخاطب تغییر می‌کند. مثلاً گفت و گوهایی بتسبیع برحسب شرایط متفاوت، بسیار متنوع است. به گفته خود هاردی: "راز یک سبک پرتوان در این نیست که بیش از حد دارای ویژگی‌های سبک‌گونه باشد. بلکه اندکی برخورد راحت‌تر با متن، است. اما بی‌خیالی هاردی، بی‌خیالی هنرمندانه است - چیزی که تعریف از آن دشوار و تقلیدش از آن هم دشوارتر است.

توصیف طبیعت

اکثر خوانندگان قرن بیستم هاردی به ناگزیر شهرنشینان هستند که

آشنایی‌شان با روستا عمدتاً از طریق مشاهداتی در زمان فراغت و معمولاً در هوای نسبتاً خوب است، اما کسانی که همواره بر خاک زندگی می‌کنند، نواحی روستایی را با ویژگی‌های عناصرش در زمستان و شب و در باد و توفان می‌بینند. زیبایی و ماهیت قانع‌کننده داستان هاردی قابل توجه نیست، مگر آن که درک کنیم که چه گونه عمدتاً در فضای باز و تا حد زیادی در شب و زیر آسمان تیره یا پرستاره روی می‌دهد.

هاردی برداشت خود را از زندگی شبان با تپه‌ای دلگیر آغاز می‌کند که کلبه‌ای بر آن افراشته شده، باد در گوشه و کنار ضربه می‌زند و نغمه‌های گوناگونش را بر فراز سبزه و درختان می‌نوازد. دوباره علایم پیچیده نزدیک شدن توفان را به واسطه قورباغه‌ها و حلزون‌ها و گوسفندان می‌خوانیم:

ظاهراً توفان و تندر در راه بود، و در پی آن بارانی سرد و پیوسته. به نظر می‌رسید که خزنده‌ها از باران کاملاً آگاهی دارند، اما از تندر و توفان پیش از آن بی‌اطلاعند. حال آن که گوسفندان به توفان و تندر کاملاً آگاه و به باران پس از آن هیچ آگاه نبودند.

این گونه دقت در تصویر پدیده‌های طبیعی در ساعات و فصولی که برای شهرنشینی ناآشناست باید به عنوان جزئیاتی اساسی تلقی شود که هنرمندی کاملاً آشنا با موضوع خود، تعمداً ارائه می‌دهد.

ویژگی‌های شاعرانه و تعبیرات مجازی

هاردی اصولاً به سبب غریزه شاعرانه‌اش می‌توانست حس زنده زیبایی را ادامه دهد و با بهره‌گیری از عباراتی چون: "پرواز گسترده ستارگان در گذر از اشیای زمین" به نثر خود کیفیتی شاعرانه بخشید، اما این گونه بخش‌ها، فضای اندکی را در رمان به دور از جماعت خمشگین اشغال می‌کند و آن‌ها را ندرتاً می‌توان از بافت زمینه خود جدا کرد.

دانشجویانی که وسوسه می‌شوند از این بخش‌ها درگذرند تا داستان را سریع‌تر ادامه دهند، مایهٔ اساسی مطالعه هاردی را از دست می‌دهند. چرا که این بخش‌ها اهمیت و تأثیری بسیار فراتر از حجم خود دارند: آن‌ها عمدتاً مستوول رنگ و بو و طراوت رمان هستند و ارزش آن‌ها نه تنها به سبب قریحهٔ شاعرانهٔ فطری مؤلف، بلکه به این سبب است که از خلال آن‌ها فضای اصلی - فضایی که امروزه کم‌تر کسی با آن آشناست - انتقال می‌یابد.

هاردی همچنین با غنای صور خیالی که به کار می‌گیرد بر کیفیت نگارش خویش می‌افزاید. ذکر چند نمونه برای اثبات مطلب کافی است:

تشخیص^۱: "عمارت سنگی متشکل از حجمی مرکزی و دوبال بود که بر آن چند دودکش باریک همچون قراولان ایستاده بودند و غمگانه در مسیر باد ملایم غلغل می‌کردند."

مبالغه^۲: "اشکال اسکلت‌ها در هوا نمایان شد، با آتشی آبی به جای استخوان - می‌رقصیدند، می‌جهیدند، می‌دویدند، به هر سو می‌شتافتند و در اغتشاشی بی‌نظیر همه در هم می‌آمیختند."

تشبیه^۳: "رودخانه بی‌صدا چون سایه به پیش می‌لغزید." ؛ "اندیشه‌ای همچون صاعقه در او جنبید."

استعاره^۴: "او قلب شبان و شهامت شیر داشت" ؛ "نور زمین را در شکافت" ؛ "سایه‌های سبز فام"

حسن تعبیر^۵: "فضای پیرامون گابریل آکنده از رایحهٔ شیرین سمنوی جوی تازه بود"

1. personification

2. Hyperbole

3. Simile

4. Metaphor

5. Euphenism

تلمیحات کلاسیک

پیش‌تر به استفاده هاردی از اشارات انجیل در به دور از جماعت خشمگین اشاره شد. در این اثر به اساطیر کلاسیک نیز اشارات فراوان شده، که بسیاری از این اشارات حتی برای تحصیل‌کردگان کلاسیک دوران هاردی ناشناخته بوده، و اکثر آن‌ها فراتر از حیطه معلومات دانشجوی قرن بیستم است. حدود سی تلمیح به ادبیات یونان و رم در رمان هست، و برخی از آن‌ها، برخلاف نوشتار شاعرانه‌ای که قبلاً به آن پرداختیم، به نظر می‌رسد که فقط برای فضل فروشی آمده است.

خوشبختانه این اشارات نه جریان داستان را متوقف می‌کند و نه به درک خواننده امروز از آن خدشه وارد می‌کند. وقتی هاردی از فعالیت مجدد دنیای نباتات در اوان بهار سخن می‌گوید و به بیداری درایادها^۱ اشاره دارد، درک ما از موضوع کامل است، چه بدانیم درایادها حوریان جنگل‌اند، چه ندانیم، وقتی هاردی می‌گوید که گابریل هنگام آواز دادن گوسفند گم شده‌اش، در دره‌ها و تپه‌ها طنین می‌افکند "شبان آن‌گاه که ملوانان، هیلاس^۲ گم شده را در کرانه میسیان^۳ آواز می‌دادند،" معنی واضح است و در واقع منظور واضح‌تر نمی‌شود اگر بدانیم که به قولی هیلاس هنگامی که در جزیره میسیان آب می‌کشید به دست نایادها^۴ اسیر شد، اما تأکید زیاد بر این جنبه اثر هاردی عاقلانه نیست. فضایل روشن نگارش او به هیچ وجه با این نقایص جزئی، تیره و تار نمی‌شود و پسندیده است که دانشجوی بر مطالب شاعرانه، مجازی و توصیفی تمرکز کند و وفور اشارات تلمیحی، او را از مطالعه باز ندارد.

1. Dryads

2. Hylas

3. Mysian

4. Naiads

بخش هفتم

کتابشناسی برگزیده

متون رایج: رمان به دور از جماعت خشمگین در ویراسته‌های گوناگون و موقعیت‌های بسیار تجدید چاپ شده است، هر چند هنوز هم از کتابخانه‌آوری منز^۱ غایب است. کتاب جیبی هارپرز چاپ ۱۹۲۶ معروف است، و در همین حال، رمان جزو کتاب جیبی‌های کلاسیک کالینز نیز آمده است، اما هیچیک از این دو حاوی یادداشت‌های توضیحی نیست، و سودمندترین نسخه برای دانشجو، ویراسته سیریل آلدرد^۲ چاپ ۱۹۴۷ مک میلان است.

زندگی‌نامه‌ها: درباره زندگی هاردی کتاب‌های متعددی نوشته شده است. خواندنی‌ترین آن‌ها عبارتند از: زندگی تامس هاردی نوشته ای. برناک^۳ چاپ ۱۹۲۵، تامس هاردی نوشته اس. سی. چیو^۴ چاپ ۱۹۳۰، کتابی دیگر به همین نام اثر ملک داو^۵ چاپ ۱۹۳۱. زندگی‌نامه اثر فلورنس امیلی هاردی^۶ (چاپ مک میلان، ۱۹۶۲) احتمالاً جامع‌ترین نسخه موجود است.

آثار منتقدانه: تحلیل‌های سودمندی از به دور از جماعت خشمگین در

1. Everyman's Library

2. Cyril Aldred

3. E. Brennocke

4. S. C. Chew

5. A. Macdowall

6. Florence Emily Hardy

کتاب هنر تامس هاردی (فصل پنجم) اثر لایونل جانسون^۱ و کتاب تامس هاردی: بررسی آثار و پس زمینه آن‌ها نوشته دبلو. آر. راتلند^۲ آمده است. نقدهای جدید را در تامس هاردی: میراث منتقدانه اثر آر. جی. کاکس^۳ چاپ روتلیج، ۱۹۷۰ و راهنمای هاردی اثر اف. بی. پینون^۴ چاپ مک میلان، ۱۹۶۸ می‌توان یافت.

پس زمینه وسکس: دربارهٔ پس زمینهٔ رمان‌های هاردی، کتاب‌های ارزندهٔ فراوان نوشته شده است، مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: *دُرستِ تامس هاردی* اثر آر. تی. هاپکینز^۵، *سرزمین هاردی: جستارهای ادبی در رمان‌های وسکس* اثر سی. جی. هارپر^۶، و بالاخره *وسکس تامس هاردی* اثر ای. سی. ویندل^۷.

1. Lionel Johnson

2. W. R. Rutland

3. R. G. Cox

4. F. B. Pinion

5. R. T. Hopkins

6. C. G. Harper

7. E. C. Windle